

پاسخ

شماره ۱

۲ مه ۹۹

(مطالبی از اعضای حزب در پاسخ به نوشته های مستعفیون)

نشر: دفتر مرکزی حزب کمونیست کارگری ایران

مطالبی از اعضای حزب در پاسخ به نوشته های مستعفیون (۱)

۲ مه ۹۹

فهرست

- * به اعضا و فعالین حزب کمونیست کارگری ایران!مجید محمدی ۲
- * نامه دفتر مرکزی به مجید محمدی فاتح بهرامی ۵
- * چه کسی شما را جدی میگیرد؟ آذر مدرسی ۶
- * رژه شکست خوردگان سیاوش دانشور ۸
- * منم این حزب را میشناسم!کاظم نیکخواه ۹
- * آنچه از نامه مجید محمدی باید آموخت علی جوادی ۱۲
- * من در کجای زمین ایستاده ام؟بیژن رضائی ۱۴
- * مجید به کجا میرود؟ خلیل کیوان ۱۵
- * عکس مصدق و استعفای مجید محمدی صالح سرداری ۱۶
- * پاسخ یک عضو "ساده" و "شریف" حزب کمونیست کارگری
به فراخوانهای برخی اطلاعیه های رفقای مستعفی از حزب فهیمه قطبی ۱۸
- * به شکست خوردگان بپیوندید! مختار محمدی ۲۱
- * اطلاعیه، پایان همکاری مصطفی صابر با کارگر امروزمصطفی صابر ۲۲
- * چند سوال از مجید محمدی کیومرث احمدی ۲۳
- * سقوط آزادمحمد آسنگران ۲۵
- * "شاخ و برگها فرو ریخت"، اصل منظره از نظر مجید محمدی چیست؟سعید پرتو ۲۷
- * حقانیت ندارید! بهمن خانی ۲۹
- * دنیای بزرگ ما نسان نودینیان ۳۰
- * از ناصر شیشه گر ۳۱
- * "برای جامعه انسانهای آزاد"، از طریق برسمیت شناسی جنبش طرفداران قانون در ایران جلیل بهروزی ۳۲
- * به بهمن شفیق لادن داور ۳۳
- * طرح یک نکته سعید کرامت ۳۴
- * آقای حسن وارث مینا بهروزی ۳۵
- * لطفا بدون درخواست من چیزی برایم ارسال نکنیدخلیل کیوان ۳۶
- * لطفا به "دمکراسی تان" که ظاهرا خودتان هم به آن پایبند نیستید احترام بگذاریدبهروز مدرسی ۳۷

به اعضاء و فعالين حزب كمونيست كارگري ايران!

(اين نوشته با هدف انتشار بيروني تهيه نشده است!)

مجيد محمدي
۲۴ آوريل ۹۹

وقتي به عنوان اولين عضو مستعفي كميته مركزي حزب را ترك ميكردم، ميدانستم كه وقتي شاخ و برگها فرو ريخت آدمهاي جدي به اصل منظره نگاه خواهند كرد. من اين حزب را ميشناختم. من اين حزب را با تمام وجودم ميشناسم. ميدانستم كه اگر تعدادي از آدمها در دنياي كوچكشان به آرزوهاي كودكانه شان رسيده‌اند در مقابل آدمهاي بسيار بيشترى براي تحقق آرمانها و اهداف بزرگ و دخيل بودن و تاثير گذاري واقعي در جنبش‌ها و حركات اعتراضى به اين حزب پيوسته‌اند. براي اتفاقات اخير تبیین های مختلفی ارائه شد. به نظر من يك نکته محوري در تبیین آنها كه رفتند و تبیین رسمى‌ای كه ارائه شده مشترك است. پروژه‌ای كه چند سال پيش تحت نام "كمونيسم كارگري" شروع شد بدون نتيجه پايان يافته است. تا همين جا رفقای زيادى تلاش كرده‌اند شكست اين پروژه را نشان دهند و رهبرى حزب نيز از مدتها قبل خود به انحاء مختلف همين را گفته و عمل كرده است. به نظر ميرسد صورت مسئله بدرست عوض شده است. ديگر لازم نيست به اسناد و متون مراجعه كرد و نشان داد كه "كمونيسم كارگري" يك انتقال و تغيير شيفت مادى و طبقاتى است يا ليستى از كتب و عقايد! ديگر لازم نيست به گفته‌ای در ۸ سال پيش مراجعه كرد. تا آنجا كه به آن مباحث برمبگرود اين مرجع انحصارى است كه تفسير آن را بعهده گرفته است و آنان كه بر كمونيسم كارگري تاكيد ميكنند دارند با ارجاع مستقيم به ماركس و كمونيسم كارگري اين حزب را ترك ميكنند. اما هدف از اين نامه بحث روى اين موضوع كه در جاى خود ميتوان مفصلتر به آن پرداخت، نيست. قصد من يادآوري درك ما از كمونيسم كارگري، وظايفي كه پيشاروي خود گذاشتيم، و تبیین از روند حركت ۸ ساله نيست. آنها كه به آن

بحثها وفاردار مانند، رفتند و مابقي نيز خواهند رفت. من فكر نميكنم كسى هنوز به مباحث كمونيسم كارگري باور داشته باشد اما در اين حزب بماند. دير يا زود خواهد رفت. من فكر نميكنم كسى به تاثير گذاري بر جنبش كارگري فكر كند اما در اين حزب بماند. دير يا زود خواهد رفت. اما هستند رفقای انقلابی و با احساس مسئولیت بالایی كه فكر ميكنند به هر حال اين حزب از كارگران حمايت خواهد كرد. عليه مذهب، براي حقوق كودك، عليه تبعيض جنسى و غيره مبارزه خواهد، كرد. رفقا! كاش اين طور بود! كاش حزب با اينكه پرچم كمونيسم كارگري را كنار گذاشته بود به عنوان يك حزب در اعتراضات و جنبشهای عرصه‌های نام برده فعاليت ميکرد! تصوير من كاملا با رفقایى كه فكر ميكنند اين حزب، حزب جنبشها و يا يك جريان مدرنيست شده متفاوت است. اجازه دهيد بيشتر توضيح دهم!

آغاز يك پروسه

وقتي احزاب و سازمانهایی كه در پياده كردن سنتى كه خود را متعلق به آن ميدانند ناكام ميمانند يا به يك جريان كاملا حاشيه‌ای تبديل ميشوند و يا در آسمان معلق نمانده و به سنت های موجود در جامعه چنگ مياندازند! تاريخ پس از شكست انقلاب اكتوبر تاريخ تلاشهای بيشمار و صميمانه انسانهایی است كه به اين سرنوشت دچار شده‌اند! حزب به درجه‌ای كه از رخوت اوليه بيرون آمد و فعالتر شد به همان درجه با سنت معينى در اذهان عمومى تداعى شد. به نظر من رهبرى حزب در اين دو ساله ماشين حزبى هو و جنجال ساخت. آنجا كه به اعتراض و حركت بيرون از ما برمبگرود نه تقويت واقعي حركات اعتراضى بلكه استفاده از آن براي طرح بيشتر اسم حزب قطبنماى اصلى حركت حزب شد. در اين سنت تبليغ و تهيج و آكسيون از روند و مكانيزم جنبش‌های اجتماعى و اعتراضى تبعيت نميكنند. معيارى براي سنجش زمان شروع و ادامه حركت، چگونگى پيشبرد آن، اتخاذ تاكتيكها، نزديك و دور شدن به جريانه‌های دخيل در يك حركت معين و غيره نيست. معيار اصلى اين است كه چه كارى حزب را بيشتر مطرح ميكنند. شخصيت حزبى ميسازد و ما را مشهورتر

ميكنند. به هر درجه كه اين هدف تامين شد، هستيم، كار ميكنيم، از همه راديكالتري و صاحب خانه‌تر فرياد ميزنيم و وقتى اين هدف تامين نشد، آن زمين را ترك ميكنيم، شيوه‌ها و پرنسپبهايى كه در برخورد با ديگران و رفقای دخيل در اين حركات نيز اتخاذ ميشود تابعى از اين منطق است. رفقایى كه با اين توهم كه گويا قرار است حالا كه كمونيسم كارگري پيش نرفت، حالا كه در جنبش كارگري دخيل نيستيم اقلا با اين حزب در جنبشهای اعتراضى و اجتماعى عليه جمهورى اسلامى، عليه مذهب، حقوق كودك و زنان و جوانان، كردستان، تعيين سرنوشت مردم در عراق و غيره شركت ميكنيم واقعا چشم خود را بر واقعيات بسته‌اند. اين حزب با چه زباني اين را بگويد كه قرار نيست اين حزب به هيچ جنبش اعتراضى و اجتماعى وصل شود! اين حزب تصميم خود را گرفته است. راه ميان برترى براي طرح خود كشف كرده است! سنت جار و جنجال و توسل به هر چيز براي طرح بيشتر خود! اين تمام منطق حركت اين حزب است! تا جابى كه به سنتهای رايج و شناخته شده جنبشها و احزاب سياسى جدي برمبگرود من مشابهيتى بين اين سنتها و سنت اتخاذ شده بويژه در دو ساله اخير توسط حزب نمى‌يابم. چنين سنتى را ميشود در تاريخ معاصر ايران با روزنامه‌هایی مثل "مرد امروز" محمد مسعود در دهه بيست مقايسه كرد كه هويتشان را نه از جنبشهای اجتماعى بلكه از جنجال بر سر موضوعات جنجال ساز ميگرفتند! اين پراتيك دير يا زود بويژه در سنتى كه قبلا ثنورى ميداد و بعد عمل ميکرد بايد تئوريزه ميشد!

جاىگاه بحث‌های "حزب و قدرت سياسى"، "حزب و جامعه" و "حزب شخصيتها" و . . . : اين مباحث مبداء پراتيك فعلى حزب نيست. اينها محصول اين پراتيك است. به نظر من اينها پراتيك بدوا اتخاذ شده توسط حزب را تئوريزه كرد. رهبرى وقتى ديد با يكي دو نفر ميشود حداقل فعاليتى داشت و با يك تشكيلات آن را هزار برابر جار زد، "حزب شخصيتها" را مطرح كرد. وقتى ديد به جاى چند سال كار پيگير، مداوم، جدي، و سر و كله زدن با فعالين كارگري و غيره ميشود از طريق رسانه‌ها بيشتر مطرح شد، ثنورى "حزب و جامعه" را مطرح كرد. وقتى ديد با هياهو

بر سر قدرت سیاسی میشود اذهان را به خود جلب کرد بحث "حزب و قدرت سیاسی" را طرح کرد. میدانم که بسیاری از رفقای جدی ما این را تبیینی ساده قلمداد خواهند کردند. اما خواهش من این است تیتراهای دهان پر کن این مباحث را بردارید و به تئوری همانطور که هست یعنی ابزار عمل نگاه کنید. آیا این ترزا و بحثها برای توضیح و جا انداختن این پراتیکها نبود؟ این مباحث مبدا پراتیک فعلی حزب نیست. اینها محصول این پراتیک است.

تصویری از حزب کنونی راستش من وقتی میشنوم که شخصیت پرستی با شخصیت جز من پرستی نقد میشود، وقتی میبینم که بحث و جدل سیاسی جای خود را به صدور "من گفتم و من میگویم" داده، وقتی تحلیل رهبری حزب در مورد "انقلاب در سال آتی" و موقعیت "مشعشع حزب در ایران" و "شیخ حکومت رادیکال و سوسیالیستی" را میبینم، بیشتر از آنکه به موضع سیاسی و اختلافاتم در این موارد فکر کنم از صمیم قلب برای آینده این حزب و رفقای که سالها در کنارشان بودم شدیداً نگران میشوم. من در موارد زیادی از جمله در کنگره دوم حزب نگرانی خودم را در این موارد به رفقا گوشزد کرده‌ام. این "خود فریبی دسته جمعی"، این "توهم مشترک کودکانه"، این "خود بزرگ بینی سازمانی"، نشانه های چیست؟ آن نگرانیها بیمورد نبود. اما واقعا باید صادقانه اقرار کنم که نمیدانستم به این زودی و با این سرعت این جریان به چنین سرنوشتی دچار میشود! آیا بسیاری از شما واقعا معنی کلمات و مقولاتی مثل "امپراتوری مطبوعاتی"، شخصیت های اجتماعی، "قدرت سیاسی" و غیره را نمیدانید؟ برای اینکه بدانید این لاف زنی و خود بزرگ بینی و باوراندن توهمی کودکانه است واقعا میخواهید ۶ ماه دیگر صبر کنید، مضحکه عام و خاص شوید و بعد تصمیم بگیرید؟ چند تا آشنا در داخل ندارید تا باخبر شوید والله بالله ۶ ماه دیگر انقلاب نمیشود، کسی اسمی از این حزب نشنیده و عکس مصدق است که از جیب های بغل در آمده و پرچم مردم شده؟ با این جدیت میخواهید به جنگ ناسیونالیسم و ملی‌گرایان بروید؟ باور کنید پیش از حزب چه

بسیار که این ره را پیموده‌اند. این بازی خطرناکی است! این خود کشی سیاسی عده‌ای است که با تمام حاشیه‌ای بودن تاکنونی‌شان مردم به آنها به عنوان آدمهایی جدی نگاه میکردند. من باور نمیکنم به جز عده اندکی که واقعا به آرزوهایشان رسیده‌اند و خوش و خرم‌اند، رفقای دیگری این راه را انتخاب کنند! من این حزب را میشناسم! من با تمام وجودم این رفقا را میشناسم!

این حزب به کجا میرود؟ به نظر من پیش بینی فرجام این حزب آسان نیست. نه به این دلیل که نمیتوان تاثیر بر حرکت کنونی و آتی آن را از روند موجود در جامعه، ناامید شدن به جنبش کارگری، روندهای نظری مثل پست مدرنیسم و غیره نشان داد. بلکه به این دلیل ساده که این حزب منطق دینامیسم درونی‌اش را نه از جنبش‌های اجتماعی و از بیرون بلکه اساسا از خود میگیرد! به نظر من این حزب بطور حتم به هیچ جنبش اجتماعی و سیاسی ربط پیدا نکرده و سخنگوی آن نخواهد شد. رفقای که فکر میکنند این حزب به حزب جنبشها تبدیل خواهد شد متأسفانه درک عمیقی از احزاب اجتماعی جنبشها و همینطور از منطق حرکت این حزب در این مدت ندارند. پیش بینی حرکات آتی این حزب و عملیات و مواضع محیرالوقوعی که میتواند از آن سر بزند واقعا دشوار است. در درون جنبش کارگری میتوان جریان سکتاریستی را با ارجعیت دادن به منافع خود بر جنبش باز شناخت، در درون جنبشهای اعتراضی میتوان فرقه‌گرایی را نشان داد. اما شناخت حرکات آتی جریانی که معیار خود را فقط و فقط مطرح شدن و مشهور شدن قرار داده آسان نیست. اما یک چیز حتمی است و آن اینکه همه ما در آینده نزدیک شاهد حرکات بسیار عجیب و غریب تر از این حزب خواهیم بود. آینده ای که از صمیم قلب نمیخواهم حتی یک از رفقای عزیزم را در ساختن آن سهم ببینم! به نظر من جای رفقای که عمیقا به مبارزه واقعی و تاثیر گذار در جامعه میاندیشند، جای رفقای که به تاثیر گذاری در جنبش های اجتماعی فکر میکنند و بویژه جای آنان که نگران سرنوشت آتی کارگر و کمونیسم، نگران عملکرد طاعون مذهب و ملی‌گرایی در

جامعه‌اند، این حزب نیست!

دوست گرامی مجید محمدی

مطلب شما خطاب به فعالین حزب کمونیست کارگری ایران را دریافت کردم. از نظر محتوی و فراخوان این عینا همان نوشته دوستتان لیلا دانش است و بس. برای شما عمیقا متأسفیم که بجای برافراشتن پرچم اثباتی تان، بجای به قضاوت گذاشتن نظراتی که ادعا کردید دارید، بجای پیش رو قرار دادن حتی حداقلی از یک فعالیت سیاسی ترقی خواهانه، فعلا "انتقال طبقاتی" خود را با دعوت ما به ترک و تعطیل حزب کمونیست کارگری و مبارزه ای که این حزب برای تحقق آرمانها و خواسته‌های مندرج در برنامه آزادیخواهانه و برابری طلبانه خود پیش میبرد جشن گرفته اید. به اطراف خود نگاه کنید. مبتکر این فراخوان شما نیستید. این فراخوان کل اردوی ارتجاع در ایران است. کمی آنطرف تر انسانها را میگیرند و شکنجه میکنند تا به این دعوت لبیک بگویند. به قافله خوشنامی نپیوسته اید.

نامه خود را درونی نام گذاشته اید. نامه ای "درونی" از بیرون حزب؟ چرا خود را جدی نمیگیرید؟ ناسلامتی میگویند فعال سیاسی هستید، نظرتان را به جامعه و به مردم بگویند. ما مکاتبه "درونی" ای با شما نداریم. این فراخوان شما از نظر ما علنی است. لزومی به پخش زیرجلکی شبنامه در حزب ما، آنها با استفاده از آدرسهایی که وقتی کنارمان بودید در متن یک اعتماد حزبی گرفته اید، نیست. حرفتان را بیرون بزنید. خودتان میدانید چه نشریاتی و چه بلندگوهایی آماده اند تا این نامه را بقیاند و برایتان، بشیوه ای برآستی شایسته این نوشته گهربار طبقاتی، منتشر کنند.

وقتی رفتید، به پاس مبارزه طولانی مشترکمان دستتان را فشردیم و برایتان آرزوی موفقیت کردیم. انتظار ما این بود که نظراتی که گویا در حزب و در جمع رفقایان شهادت ابرازش را در خود ندیده بودید را بیرون اثباتا بیان کنید، انتظار ما این بود که پرچم خود

را بلند کنید و به راهی، حداقل چپ و حداقل سیاسی، فراخوان بدهید. بگوئید راجع به جهان و طبقه کارگر و سوسیالیسم و روزگار و دستمزد و دولت و اسلام و خاتمی چه فکرهای تازه و متفاوتی دارید. این انتظار ظاهرا بیجا بوده است. بهرحال، همانقدر که اکنون سخن گفته اید، با شما موافقم که جای شما دیگر در این حزب نبود. حرف اثباتی تان را بزنید، حزیتان را بسازید، برنامه و سیاستهایش را اعلام کنید، به شعور مردم احترام بگذارید. پرچم سیاسی خود را بلند کنید. مطمئن باشید هر جا کسی را همنظر شما ببایم، خودمان به شما معرفی خواهیم کرد.

با کمال تاسف

از طرف دفتر مرکزی حزب کمونیست کارگری ایران

فاتح بهرامی

۲۸ آوریل ۹۹

چه کسی شما را جدی میگیرد؟

در حاشیه استعفا های اخیر

آذر مدرسی

اینروزها انواع اطلاعاتیه ها و نامه های اعضای سابق این حزب برای اعضای این حزب فرستاده میشود. آخرین نمونه و شاهکار آن نامه مجید محمدی به اعضا حزب است (نامه درونی!).

مجید محمدی بعد از سکوت چند ساله و اعلام همزمان اختلاف و استعفا از حزب یادش آمد که طی نامه ای «درونی» با اعضا این حزب حرفی بزند. تنها نکته ای که او فراموش کرده این است که امروز دیگر مجید درون این حزب نیست و مانند هر انسان سیاسی با پرنسیبی که با حزب دیگری طرف است از تریبونهای علنی استفاده کند و نه نامه داخلی به اعضای آن. شاید مجید فراموش کرده با یک حزب سیاسی طرف است، نه جمع درویشی که مجیدها خلفای آن هستند و برای همیشه و مادام العمر حق آب و گل دارند. تا همین حد درباره بی پرنسیبی رفقای قدیمی مان.

ظاهرا برای این دوستان قبول این واقعیت که اکثریت اعضا و کادرهای این حزب یک نه

بزرگ به تئوری شکستشان داده اند بسیار سنگین است. ظاهرا انتظار داشتند تمام کسانی که روزی به آنها برای انجام وظیفی کمونیستی رای داده اند، سینه زنان همراهشان حزب را ترک کنند. دوری از حیات سیاسی حزب و محاسبه غلط تا این حد؟

دوستان عزیز رای شما، اتکا نمایندگان اعضا به شما برای کار در کمیته مرکزی بدلیل عدم مخالفتتان با سیاستهای رسمی حزب بود، (همان سیاستهایی که امروز یکبار غیر کارگری بودن آنرا اعلام میکنید)، به این دلیل ساده بود که سکوت کردید، در کنگره

در مخالفت بحث حزب و قدرت سیاسی صحبتی نکردید و در پلنوم بعدی در مخالفت بحث حزب و جامعه حرفی نزدید، به این دلیل بود که با سکوت خود قبول کردید برای پیاده کردن همین سیاستها عضو کمیته مرکزی حزب خواهید شد. شما با پلاتفرم شکست رای نیاوردید که امروز با همین پلاتفرم اعضای همراهران به نا کجا آباد بیایند. درک این واقعیت که همین اعضا امروز بدلیل مخالفتتان با سیاستها و

بنیادهای این حزب، بدلیل مخالفتتان با کمونیسم کارگری تره برایتان خورد نمیکند، تا این حد سخت و ناهنجار است؟ واقعا فکر میکنید با یک عده مرید و درویش سرو کار دارید؟ روی سیاسی بودن و جدی بودن اعضا این حزب تا این حد کم حساب کرده بودید؟

نقطه اشتراک کجا است؟

نامه مجید نشان میدهد که او اصلا این حزب را نمیشناسد، نشان میدهد که او با تمام وجودش از مارکسیسم و کمونیسم کارگری فاصله گرفته و با صمیمیت تمام به آغوش دوستان جدید اکثریتیش افتاده.

نگاه کوتاهی به نوشته همه این دوستان نشان میدهد که بحث کارگری نبودن حزب، توجیهی بیشتر نیست. پشت تمام کارگر کارگر کردن این دوستان، تحلیل اوضاع سیاسی ایران است. بحث کشف بهمن درمورد طبقه متوسط و تمکین مردم به جمهوری اسلامی، تئوری شکست رضا مقدم و آماده نبودن اوضاع برای درست کردن حزبی دیگر، تز تدارک سرنگونی فرهاد بشارت، عکس مصدق مجید محمدی، که آنرا در جیب مردم میگذارد، همگی نشانه به راست چرخیدن آنان

است. زمانیکه از انقلاب صحبت میکنیم میگویند مردم تمکین کرده اند، وقتیکه از امکانپذیری سوسیالیسم در فردای تحولات ایران صحبت میکنیم میگویند لاف زنی کودکانه میکنیم، خودبزرگ بین (منظورشان کارگر و کمونیسم بزرگ بین) شده ایم، از کسب قدرت سیاسی میگوئیم، بلانکیست میشویم، میگوئیم باید بعنوان یک حزب کمونیست جدی در تمام عرصه ها حرف رادیکال، آخر و کمونیستی را بزنیم، شخصیتهایمان را داشته باشیم غیر کارگری و کاریست میشویم. اما صحبت از تمکین مردم به رژیم، آماده نبودن اوضاع برای حزب طبقه کارگر زدن، مصدقی شدن مردم، به گوشه خزیدن و تلاشهای دیگر برای بردن آگاهی سوسیالیستی به طرق دیگری غیر از حزب درست کردن، (نه برای اتحاد و حزب و کسب قدرت سیاسی طبقه، که این دوستان اصرار دارند پشت آن مخفی شوند، و تغییر دادن دنیا)، همگی تحلیلهای مارکسیستی، واقعی، پا رو زمین، کارگری، رزمنده و راهگشا برای طبقه کارگر قلمداد میشود.

دوستان عزیز سالها است راه کارگر و اکثریت اینرا به ما میگویند، سالها است آنها علیه کارگر و کمونیسم این حرفها را میزنند. سالها است که جریانات راست میگویند مردم مذهبی اند، ناسیونالیستند و تازگیها هم میگویند طرفدار جامعه مدنی شده اند. سالها است که این جریانات راستروی، مذهبی شدن، ملی گرا شدن، خاتمی چی شدن و ضد کمونیست شدن خودشان را به اسم مردم مینویسند، سالها است تلاش میکنند حزب کمونیست کارگری را یک جریان بیربط به جامعه معرفی کنند و موفق نشدند.

<آ>

چه کسی شما را جدی میگیرد؟

<آ>

تک تک اعضا کمیته مرکزی که استعفا داده اند ازکنگره اول این حزب عضو کمیته مرکزی آن بوده اند. باید از آنها پرسید کدام جدل سیاسی را تا بحال بر سر سیاستهای رسمی حزب داشته اند؟ کدام مخالفتها و کجا ابراز شده؟ کدام سیاست دیگری را در پلنومها و کنگره ها مطرح کردند؟ کدام تلاش را برای به کرسی نشان دادن نظراتشان کردند؟ حتی زمانیکه به آنها میگویند بعد از استعفا در هر مجمع حزبی که مایل باشند میتوانند

نظراتشان را مطح کنند، خودداری میکنند. جواب این دوستان از دو حال خارج نیست یا باید بگویند ما تا بحال فریب خورده بودیم و امروز یکباره بیدار شدیم، یا باید اذعان کنند که در سیاست‌گذاری این حزب هیچ نقشی نداشته‌اند و برای نظراتشان در حزب مبارزه نکرده‌اند. باید اذعان کنند که اعلام رسمی اختلاف با استعفا از حزب همزمان بوده. آیا میشود به آنها اعتماد کرد که بالاخره روزی برای نظراتشان مبارزه میکنند؟ آیا در فردای یک حزب دیگر باز با پرچم شکست حزبشان را ترک نخواهند کرد؟ آیا میشود مطمئن بود که در یک تندپیچ دیگر تحلیلهایشان در مورد مسائل مختلف صد و هشتاد درجه با حرفهای دیروزشان تفاوت نخواهد داشت؟ آیا تضمینی هست که یکبار دیگر این دوستان فریب نخوردند؟ آیا میشود چنین افرادی را واقعا جدی گرفت؟ آیا هیچ انسان سیاسی جدی شما را که شعار انحلال تنها حزب کمونیستی را در ایران میدهند و اوضاع را برای تشکیل یک حزب دیگر هم آماده نمیبیند، مدافع کارگر و کمونیسم میدانند؟ آیا هیچ کارگر کمونیست و انسان جدی سیاسی حاضر است سرنوشت خودش را دست چنین «رهبرانی» بدهد؟

۲۷ آوریل ۹۹

رژه شکست خوردگان

اینروزها و بدنبال کناره گیری و استعفای تعدادی از کادرها و فعالین سابق حزب کمونیست کارگری ایران، موجی از خودزنی، تعزیه و اعلام "شکست کمونیسم کارگری" راه افتاده است. صداهای آشنائی متناوبا به ما گوشزد میکنند که "بیدار شوید"، "برگردید"، "حزب را ترک کنید"، "شکست خورده ایم"، "فریاد بزنید"، "وقتش است". دیدنی است. نه از آنرو که محتوای جدیدی دارند. خیر، تماما تکراری و عاریه ای است. آشنا، دست چندم و حقیر است. دیدنی است از اینرو، که برای "رهبرشدن" در این عرفانیت و اعلام شکست مبتذل، که در دنیای سیاست و مبارزه طبقاتی معنی روشنی دارد، گوی سبقت از همدیگر میریابند. در این تورنمنت ظاهرا مجید محمدی و لیلا دانش در رقابتی

میلیمتری برای اشغال سکوی اول خودشیرینی میکنند. رفتگان دیگر در صفوف این حزب مکانی برای خود قائل نیستند. حتی رفاقت چندین ساله شان را دور ریخته‌اند. این برایشان روشن است. برای مکان جدیدشان در دنیای بیرون زورآزمائی میکنند.

ادعاهای سیاسی این دوستان سابق پوچتر و غیر صمیمی تر از آنست که بتوان به آن پرداخت. آنچه مجیدها و لیلاها میگویند، استادانی کارکشته تر و سنت دارتر در سنت ضد کمونیستی و ضد تحزب دارد. اگر نکته ای غم انگیز و قابل مکث هست، نمایش تهوع آوری است که اینان دسته جمعی براه انداخته‌اند. باید اذعان کنم بعنوان کسی که شاهد شکست یک انقلاب، اعدام صدها مبارز کمونیست و رفیق کارگر و آرمانخواه، شاهد از دست رفتن هزاران انسان باشرف و آزادیخواه در جبهه های متنوع نبرد طبقاتی بوده ام، شاهد ترور و نابودی جسمی و روحی بهترین همزمانم بوده ام، این درجه از خودشکنی و خود فریبی، آنهم در قلب اروپا و در روزهای آفتابی و نه در گرماگرم یک جدال خونین، برایم غیرمنتظره بود. اینها آموزنده‌اند.

هیچ پیشکسوت و مبارز انقلابی، نه ضرورتا سوسیالیست و کمونیست، حتی به تلاش برحق اما شکست خورده اش اینچنین زبونانه و مبتذل نمینگرد. در دفتر خاطرات هیچ بورژوا و جوجه روشنفکری این درجه از نگاه پوچگرا را نمیتوان مشاهده کرد. هر کسی، حال با دنیای کوچک و آرزوهای حقیر، به این شماتت اخلاقی خویش سقوط نمیکند. در پس آنچه که در مقابل چشمان ما رژه میروند، تنها باید کاراکتر واقعی طبقاتی ای را جستجو کرد که در موقعیتی خاص امکان بروز یافته‌اند. دنیای تسلیم طلبی، اعلام شکست، حزب گریزی و ترک صفی که یکماه پیش "عزیز" بوده است و امروز یکباره "پوچ" میشود، صاف و ساده به همین پوچی است.

این دنیائی است که به لطف رژیمهایی مانند جمهوری اسلامی و دیکتاتوریهای سرمایه داری و ضد کارگری، صحنه هایش برای ما آشناست. این دنیای شکست خوردگان است. رژه امروز اینها در مقابل حزب کمونیست

کارگری ایران و بیست سال تلاش آزادیخواهانه کمونیستی، رژه شکست خوردگانی است که سپر انداخته‌اند. این دنیا و این روحیات برای ما آشناست. این دنیا مرشد و پهلوان پنبه زیاد دارد. تحفه اینجاست که مرشدین تازه کار ما با نام "طبقه کارگر" این تعزیه را میگردانند. بیچاره صفوفی که اینان دوباره در آن بخزند. کارگران آگاه و کمونیستها از این رویدادها و از این دنیاهای دون کیشوتی شکست خوردگان می آموزند. شخصا، علی رغم اینکه رفتار مجید محمدی ها عالم را بهم میزند، اما بعنوان یک انسان دلم برایشان میسوزد. آخر و عاقبتشان بخیر!

سیاوش دانشور
۲۸ آوریل ۹۹

منهم این حزب را میشناسم؟

کاظم نیکخواه

نکاتی که من در اینجا میخواهم بگویم نه تازه‌اند و نه شاید به موقع. میدانم که این بحثها در این سطح تا همینجا هم قدری کشدار شده‌اند. اما با این نامه اخیر رفیق مجید محمدی نتوانستم جلوی خودم را برای نوشتن آنها بگیرم فکر کردم منم تصویر خودم را از کل رویدادهای اخیر در حزب و بحثها و استعفاها بیان کنم. فکر نمیکنم ضرری داشته باشد:

اول بار که از یکی از رفقای کمیته مرکزی (میتوانید حدس بزنید کی؟) شنیدم که رفیق بهمن شفیق طرحی برای تشکیل انترناسیونال ارائه داده زمانی بود که هنوز بحثهای بعدی نیامده بود بهمن طرحی و تزهایی نوشته بود و رفیق نادر و کورش به او جواب داده بودند. من از کل ماجرا خبر نداشتم و هنوز بحثها را نخوانده بودم. همان موقع من برآستی دلم گرفت به خودم گفتم بیچاره نادر! بیست سال پیش تا کنون بحثهایی با آن عمق و دقت و اهمیت ارائه داده و حالا باید بنشینند و به رفیق هم کمیته ایش توضیح دهد که: میدانی بهمن جان وقتی میشود با کسی انترناسیونال تشکیل داد که آن کس وجود داشته باشد، قبل از وارد شدن به جلسه اول انترناسیونال جای دیگری حرفی، موضعی، بحثی، در دفاع

از کمونیسم و مارکس ارائه داده باشد، و قدری هم جدی باشد. یک اشتباه کوچک هم که تو کرده ای اینست که سال ۲۰۰۰ سال تولد مسیح است و نه مارکس! طولی نکشید که این بحث فراموش شد و به جای دیگری کشیده شد که خودتان خوب خبر دارید. اما برای من تا اینجا آزار دهنده تر از آن اتهامات و نیشها و تحقیرها این بوده است که ما ناچار شدیم و شاید تا مدتی ناچار خواهیم شد عقب گردی بزرگ بکنیم و به این یا آن رفیق امروز یا دیروزمان مثلا توضیح دهیم که "اگر کسی حرفی زد و جواب شنید این نه تحمیل است و نه سرکوب. حتی اگر جواب دهندگان تعدادشان بیست برابر مدافعین باشد. نظر را با نظر جواب میدهند و نوشته را با نوشته. تا حالا هم هیچکس کسی را بخاطر نظراتش نیشگونی نگرفته!..."

اما آن آواز جمعی و هماهنگی که پیرامون بازنبودن فضای حزب راه افتاده بود و چند تا اطلاعیه مطبوعاتی هم از آن بیرون آمد فروکش کرد. آهنگ دیگری که یواش یواش قوی تر نواخته شد و آخیش را رفیق مجید محمدی نواخته این است که کمونیسم کارگری شکست خورده و حزب دارد به جای دیگری میرود و باید هرچه زودتر آنرا ترک کرد.

من اگر بخواهم خیلی خیلی مودبانه بگویم میگویم برآستی این رفقا را ذره ای درک نمیکنم. بارها سعی کردم برای اینکه بفهمم چرا این حرکات اخیر صورت گرفته خودم را بگذارم جای آنها و ببینم آیا بهمان نتایج میرسم: طبق این ارزیابیها ما از چندین سال پیش راهی را پیش گرفتیم که تقویت جایگاه و نقش کمونیسم کارگری تا حد قرار گرفتن در راس جامعه بود و بعد از سال گویا ۹۸ یا (اگر بخواهیم طبق نوشته مجید که اعقاب انحراف را تا دو سال پیش که طولانی ترین زمانی است که تا حالا برای آن کشف شده دنبال کرده است، حساب کنیم) از سال ۹۷ حزب یا منصور حکمت میفهمد که کمونیسم کارگری شکست خورده و بدون اینکه به کسی چیزی در این مورد بگوید بحثهایی را برای لاپوشانی کردن این شکست و ادامه حیات حزب طرح میکند. حدود چند ماه پیش ما میفهمیم که حزب دارد جای دیگری میرود. واقعا چه میکنیم؟ سعی کنید این سناریو را هر چند ساده و عجیب است اما بدلیل اینکه این رفقا گفته اند یک لحظه قبول کنید و

این سوال را از خودتان بکنید که آیا یک انسان کمونیست و جدی حتی بفرض قبول داشتن تمام آن ارزیابیها به این نتیجه میرسد که باید این حزب را بلافاصله ترک کند؟ آیا بدتر از آن به این تکاپو میافتد که آنرا از هم بپاشاند؟ ...یا کار دیگری میکند؟ موقع پاسخ گفتن به تمام جوانب آن فکر کنید. دوستان عزیز برآستی من این رفقا را درک نمیکنم. مگر در این دنیا چند تا حزب یا سازمان یا گروهک یا هسته وجود دارد که از طبقه کارگر و کمونیسم مارکس دفاع میکنند و بعد از فروپاشی شوروی و بلوک شرق به فشار دموکراسی طلبی تمکین نکرده است که هیچ، آنرا بطور جدی با بحثهای روشن به مصاف طلبیده؟ به من یکی از این تشکلها را نشان دهید که یک دهم این راه را طی کرده حاضر من حتی اگر در پس کوههای چین و ماچین باشند بروم با آنها تماس بگیرم و حتی بدون مترجم به حرفهایشان که برای من صداهای عجیبی بیشتر نیست با لذت گوش کنم. دوستان عزیز باور کنید هیچ کمونیست جدی ای به محض اینکه بفرض متوجه شد که بقول شما این حزب مسیرش عوض شده آنرا نمیگذارد و برود. برای برگرداندن آن به ریل اصلی تلاش میکند جان میکند، بحث میکند، و سعی میکند حاصل یک عمر تلاش و زحمت کارگران و کمونیست ها از دستش در نرود. مجید با لحنی تحقیر آمیز به همه دستاورد های تاکنونی این جریان میگوید "لیستی از کتب و عقاید". من نمیخواهم به اینکه در پس این تحقیر چه ندامتی از کل گذشته ای که هنوز ظاهرا از آن دفاع میشود وجود دارد و این ندامت، رفیق و همسنگر دیروز مرا به کجا میتواند بکشاند فکر کنم. دوست دارم هنوز نسبت به این رفقا خوشبین تر باشم. دوست دارم آنها هم بروند و حزبی همانطور که خودشان میخواهند درست کنند و بجای تحقیر کردن و نیش زدن های غیر سیاسی حرفهای سیاسی شان را بزنند. با هم بحث میکنیم کلنچار میرویم و اگر روزی روزگاری پیوستن به حزب آنها برای کارگر و کمونیسم مفید تر بود به آنها می پیوندیم و من مطمئنم که در این مورد هم منصور حکمت از همه ما پیشقدم تر خواهد بود... اما حرف من با این دوستان بسادگی این است که همین لیست کتب و عقاید برای کارگر و

کمونیسم خیلی با ارزش است. این لیست کتب و عقاید برای نگه داشتن و جلو بردن دهها حزب دیگر هم کفایت میکند. کارگر برای اینکه جلو برود، کاری بکند و خودش را از این موقعیت فرودست بیرون بکشد باید با لیستهای بسیار بسیار بلند تر کتب و عقاید ضد کمونیستی و ضد کارگری مقابله کند. این را شما قاعدتا خوب میدانید. چرا میخواهید همین را هم از او بگیرید؟ چرا قبل از اینکه کتب و عقاید یا چیز "مادی و طبقاتی" دیگری و بهتری بجای آنها بنشانید به نفی آن نشستید؟ چرا گذشته خودتان را تحقیر میکنید؟ این شما را بعدا در مخصه قرار خواهد داد. چرا سعی نکردید و نمیکنید حرف واقعی تان را درمورد همین کتب و عقاید بزنید؟

اما از آنچه تاکنون گفته شده و نوشته شده که آخرینش نوشته مجید بود من متأسفانه باید بگویم که بهیچ وجه نمیتوانم این مخالفتها را جدی بگیرم و ذره ای احساس مسئولیت کمونیستی و کارگری در آن مشاهده نمیکنم. بد نیست برای روشن تر شدن مسئله یک تجسم دیگر هم که ساده نیست بکنید و فرض کنید که همه ما در درون این حزب به فراخوان این دوستان لبیک میگفتیم و از حزب بیرون میرفتیم و همین حرفها را تکرار میکردیم. نتیجه اضمحلال این حزب بود. و بازهم فرض کنید که از آن زمان تا تشکیل دادن یک حزب دیگر و کمونیست تر و کارگری تر فقط یک ماه بود... بروید این تصویر را به یک آدم شریف در بیرون این حزب که فقط این حزب را میشناسد بدهید تا ببینید مو بر تنش راست نخواهد شد؟

دنیایی که در آن حتی یک تشکل و سازمان و حزبی را که حد اقل (و این حد اقل را برای آن دوستانی میگویم که روی عملکرد حزب خط بطلان میکشند) در برنامه و سیاست رسمیش مدافع کمونیسم و کارگر و مارکس باشد، نتوان مشاهده کرد برآستی برای یک روز و یک ماه هم غیر قابل تحمل و منکوب کننده است. چنین اتفاقی که ما خوشبختانه حتی لازم نشد به آن فکر هم بکنیم میتوانست جشن خوبی برای دشمنان بشریت باشد.

در دنیای فعلی حضور کمونیسم را میتوان در اعتراض و مبارزه هزاران و میلیونها کارگر و محفل کارگری و کمونیستی و در وحشتی که

هرروز بورژوا های رنگارنگ و نمایندگان فکری و سیاسی شان از کمونیسم با نفرت بروز میدهند و در بسیاری از اتفاقات سیاسی و غیره لمس و مشاهده کرد. اما این جنبش و جریان زنده کارگری-کمونیستی را بطور واقعی چه کسی در این دوره ده ساله نمایندگی کرده است؟ آنها که حتی نام کمونیسم و مارکس را هم در پس کلمات و واژه های دموکراتیک و بازار پسند مخفی کرده اند یا جریان کمونیسم کارگری و حزب کمونیست کارگری ایران؟

کسی لطف کند و این خود بزرگ بینی یا خود کوچک بینی مرا که ادعا میکنم که در خارج از این حزب کمونیسم متشکلی که با صراحت از مارکس و مانیفست دفاع میکند و هیچ آوانسی به دموکراسی و بازار و هیاهوی بعد از فروپاشی شوروی نداده است، وجود ندارد با نشان دادن چند نمونه کوچک رد کند، واقعا خوشحال خواهم شد. (البته از حزب کمونیست کارگری عراق خبر دارم و آنرا جزئی از این جریان حساب میکنم!)

من هم این حزب را خوب میشناسم و نسبت به ابعاد آن و کوچکی و بزرگیش توهمی ندارم. میدانم و میدانستم که ما راه طولانی ای در پیش داریم و دشواریهای زیادی را باید پشت سر بگذاریم. اما اینرا هم میدانم و میبینم که این حزب تا همینجا در راه بجلو کشاندن کمونیسم کارگری گامهایی را برداشته که هیچکس نمیتواند آنها را نادیده بگیرد و روی آنها خط بطلان بکشد. من هیچگاه کمونیسم کارگری را آنطور که لیلا دانش در یک گفتگوی تلفنی برایم تشریح کرد و بعد در اطلاعیه کذائیش هم انعکاس داد که درخت دوشاخه ای است که یک شاخه اش حزب است و یک شاخه اش کارگران رادیکال سوسیالیست و قرار بوده این دوشاخه در یک جایی بهم برسند و بعد باهم بصورت یک شاخه رشد کنند نفهمیده بودم. من اصلا از چنین درخت عجیبی خوشم نمی آید! این مرا یاد نقاشی بچه کودکستانی ای می اندازد که معلمش به او درس عوضی داده است.

کمونیسم کارگری برای من به مفهوم نشانیدن کمونیسم سر جای اصلی و اولیه خودش آنطور که مارکس گفته است و نوشته است بوده است. یعنی کمونیسم بعنوان بیان اعتراض کل طبقه کارگر و نه اقلش و طبقات دیگر به سیستم و نظام موجود و

مبارزه برای قرار گرفتن این طبقه در راس جامعه و شکل دادن به دنیایی بهتر. ما در این راه برای قرار دادن حزبی که (از کلمه پرچم و اینها استفاده نمیکنم.. بسادگی از مارکسیسم و مانیفست کمونیست و انقلاب اجتماعی طبقه کارگر دفاع میکند در وسط صحنه سیاسی و مبارزاتی، تلاش کرده ایم و سعی کرده ایم کمونیسم جریانی منزوی و محفلی و سکتی نباشد... در این راه حتما هم اشتباهاتی کرده ایم و خواهیم کرد. چون سنتهای زنده کار کمونیستی در مقیاس وسیع را حد اقل چپ ایران بعد از حزب توده نداشته است. میتوان این حرکت را نقد کرد و اشکالاتش را نشان داد و ما همچنان که تاکنون کرده ایم قطعا بارها و بارها به نقد خود خواهیم نشست. اما کشیدن عکس مار و نقد کردن بحثهای اخیر این حزب بصورت اینکه مثلا "حزب طبقه کارگر" تبدیل شده است به "حزب شخصیت ها" یا بجای محور قرار گرفتن "کارگر"، الان "حزب" محور شده است و یا "خارج کشور" بجای داخل کشور" دیگر خیلی سبک است. فکر میکنم هر خواننده ای که شما میخواهید روی او تاثیری بگذارید احساس میکند که دارد به او توهین میشود و شعورش دست کم گرفته میشود. این حزب حرفهای عمیقی زده است و برای نقد کردن آنها و قانع کردن مدافعینش به چیزی دیگر باید صمیمانه نشست و سیاسی بحث کرد.

۲۹ آوریل ۹۹

علی جوادی

آنچه از نامه مجید محمدی باید آموخت!

سئوال: چرا برخی از افرادی که اکنون حزب کمونیست کارگری را ترک میکنند اینچنین هیستریک به آن میتازند؟ عملکرد کنونی این رفقای سابق ما ناشی از قرار گرفتن امروزشان در چه جایگاه اجتماعی است؟ این سئوالی سیاسی است و نه روانشناسانه، هرچند که بررسی روانشناسی فرد هم در پاسخ به آن بهرحال نقش دارد؟ برآستی چرا مجید محمدی که در زمان اعلام استعفایش آرزوی موفقیت برای حزب کمونیست کارگری داشت امروز پس از چند هفته چنین چرخشی

کرده است؟ این چرخش و فراخوان برای درهم شکستن حزب کمونیست کارگری را چگونه باید توضیح داد؟

از کسانی که حزب کمونیست کارگری را ترک میکردند علی العموم انتظار زیادی در فردای ترکشان از این حزب نداشتیم. امیدوار بودیم که متمدنانه نظرات و اختلافاتشان را طرح کنند و سپس به سلامت به دنبال آنچه که خود لازم میدانند بروند. انتظار بالایی نیست! بهرحال برخی بدینگونه گونه عمل کردند! برای تحقق اهداف سوسیالیستی شان آرزوی موفقیت کردیم. هرچند میدانستیم که تحقق این آرزوی ما و عملکرد فردای مستعفیون مستقل از نیت ما اساسا تابعی از قوانین حرکتیهای اجتماعی خواهد بود که نیت و خصوصیات فردی نقش تعیین کننده ای در فعل و انفعالات و حاصل این حرکات نمیتوانست داشته باشد. از پیش برایمان روشن بود که برخی از این همسنگران سابق سیاسی و تشکیلاتی دیگر در سنگرهای سابق سیاسی خود نیز نخواهند ایستاد، هر چند که آرزو میکردم اینچنین نشود. میدانستیم که علی العموم سیری نزولی را با شتابهای متفاوت طی خواهند کرد. چرا که متغیر دیگری وارد معادله چگونگی برخوردشان به حزب کمونیست کارگری ایران شده بود. و آن نفی موجودیت اجتماعی و سیاسی این حزب در اشکال متفاوت بود. اما شتاب نزول برخی برایمان چندان قابل باور نبود! سابقه مشترکمان این تمایل را در درونمان شکل میداد که این چنین در ضدیت با حزب کمونیست کارگری و عملکردش در صحنه مبارزات اجتماعی و سیاسی برنخیزند.

سیاستهایی که حتی خود در هر پلنوم و جلسه ای یا به آن رای داده بودند و یا در دفاع از آن سخنرانی کرده بودند، و یا برای توضیح بیشتر آن مقاله نوشته بودند. راستش برای خودشان چندان خوبیت نداشت! اما واقعیت جایگاه اجتماعی که در آن قرار گرفته بودند به سرعت اولین محصولات خود را به بار آورد. یکبار دیگر واقعیات سرسخت بر عواطف پیروز شد!

اطلاعیه شرم آور لیلا دانش اولین حرکت از این دست از اقدامات هیستریک و کینه توزانه علیه حزب کمونیست کارگری بود. نامه

اخیر مجید محمدی نمونه دیگری است. هر چند با شکل و لحنی دیگر. اما پیام هر دو کم و بیش یکسان است. حزب کمونیست کارگری ایران را درهم بشکنید! و در پی این فراخوان به خود و دیگران نیز دلداری میدهند که نگران فروپاشی این حزب نباید بود. پرچمشان این است: بی محابا به این حزب حمله کنید!

مذبوحانه است. اما در عین حال خنده دار و کمیک هم هست. گویا میتوان به پایه‌های این حزب چنگ برد و در صدد متلاشی کردن آن برآمد! گویا میتوان این حزب را با قلم و کاغذ و دوات شکست داد! گویا میتوان این حزب را بدون اینکه در یک تقابل اجتماعی و در یک نبرد طبقاتی رو در روی آن قرار گرفت، درهم شکست! فراخوان مجید محمدی بیشتر یک سناریوی کمیک است تا نقشه عملی واقعی برای موفقیت نیرویی که کمر به درهم شکستن حزب کمونیست کارگری بسته است!

این اقدام مجید محمدی و برخی دیگر از مستعفیون اقدامی ناشی از استیصال و ناامیدی است. اقدام افرادی است که نیروی دندانگیری را در کنار خود نمی بینند. مضطرب و نگران به تنهایی و ایزوله بودن خود میاندیشند. و هرچه بیشتر ایزوله میشوند، صدای فریادهایشان هم بلندتر میشود! با اظهار تاسف باید جوایشان را داد و از کنارشان گذشت. کارهای بزرگی در پیش رو داریم!

اما شخصا تصور نمی‌کردم که محصول "انتقال اجتماعی" مورد نظر برخی از این دوستان اتخاذ چنین سیاستهایی است! زندگی درسها و تجربیات زیادی برای آموختن دارد. در پس تندپیچها باید محکم بود، و محکم ایستاد. این آن درسی است که از نامه مجید محمدی باید آموخت!

من در کجای زمین ایستاده‌ام؟

خوشبختانه امکان و فرصت این را داشتم که در کنگره دوم و پلنوم گسترده سال گذشته حزب شرکت کنم. راستش را بخواهید

انتظارش را نداشتم که برای این جلسات دعوت شوم چون خودم میدانستم که از وقتی که به خارج کشور مهاجرت کردم کار چندانی نکرده بودم که بخواهم در چنین جلساتی شرکت داشته باشم. ولی چه میشد کرد که حزب از سر «کارگر زدگی اش» ما را هم دعوت کرد. خوب به خاطر دارم که کسی جلو دهان کسی را نگرفت که هر چه دلش میخواهد بگوید. اکثریت رفقای شرکت کننده با شور و شوق بحثها را دنبال میکردند و عده ای از رفقا هم مشخص بود که مخالفتهایی با خط رسمی حزب دارند و مخالفت خود را بیشتر در شکل «دل نگرانی از کم رنگ شدن فعالیت های کارگری و دور شدن از سنت کار کمونیستی در میان کارگران» ابراز داشتند. در پلنوم هم پس از طرح بحثهایی که اساسا حول سیاستهای جدید حزب بود و همه اظهار نظر کردند و در پایان در حالیکه اشک شوق در دیدگان بسیاری از رفقا جمع شده بود، رفقای که بحثهایی را به پلنوم آورده بودند به پیشنهاد خودشان آن بحثها را به بایگانی حزب سپردند. در آنجا هم رفقای که در روزهای اخیر استعفا دادند نظرات خود را مطرح نکردند. حالا چرا؟ این خود معمایی است. در صورتی که آنجا بهترین جای طرح مخالفت و اظهار نظر بود. اطلاعاتیه اخیر رفیق مجید به این میماند که در دل زمستان سرد خانه و سر پناهی را که با خون جگر ساخته شده و خود این رفقا در ساختنش سهم بسزایی داشتند بر سرساکان خراب و دعوت به ترک آن کنند بی آنکه از قبل حداقل سر پناهی دیگر ساخته باشند. این اطلاعاتیه به نظر من بیش از آنکه جذب کننده باشد دفع کننده بود یا حداقل برای من بود. من هر چه فکر میکنم نمی توانم «منطق این حرکت» را درک کنم. رفقای عزیز مستعفی! آخر هر کدام از ماها در دل همین جنبش و همین گرایش کمونیستی کارگری رشد کرده ایم و متقابلا به رشد این گرایش کمک کرده ایم. اگر هر یک از ما به این درک و نگرش کمونیستی کارگری رسیده ایم مگر جز این است که حاصل سوخت و ساز درون همین جنبشی است که حالا اینچنین کمر به انحلال و نابودی اش بسته ایم! رفقا شرافت و سنت کار کمونیستی کارگری حکم میکنند که اول حرف اثباتی خود را بزنید و سر پناهتان را

بسازید و اینچنین فرقه گرایانه حکم به تخریب خانه های دیگر ندهید. آنوقت اگر حرف حساب محکمتری داشتید مطمئن باشید طرف مقابل خود را پیدا خواهید کرد. عجالتا تا همین جای حرکتتان متاسفانه سابقه خوبی بجا نگذاشتید!!

با آرزوی موفقیت برای همه رفقای که براسی از سر منفعت کار و زندگی طبقه کارگر در عرصه های مختلف مبارزاتی تلاش میکنند.

بیژن رضایی

مجید به کجا میرود؟

نوشته مجید را خواندم. ای کاش مجید سکوتش را نشکسته بود. ای کاش می شد او را مثل قبل با ابهام قضاوت کرد. اگر او زیر شکنجه، در زندان انفرادی و از ترس اعدام این مطلب را نوشته بود ذره ای بر او خرده نمی گرفتم اما، افسوس که چنین نبوده است! کوتاه به گوشه ای از اظهارات مجید می پردازم.

مجید اینطور شروع می‌کند " وقتی به عنوان اولین عضو مستعفی کمیته مرکزی حزب را ترک می‌کردم، می‌دانستم که وقتی شاخ و برگها فروریخت آدمهای جدی به اصل منظره نگاه خواهند کرد. من این حزب را می‌شناسم. " (تاکید ها از من است)

اولا، این می‌دانستم فقط یک ادعا است. یک خودبزرگبینی "روشنفکرانه" است. مرا یاد "من می‌دونستم" معروف می‌اندازد. اگر مجید گوشه‌ای، و فقط گوشه ای از این منظر را می توانست مجسم کند، حتم داشته باشید که با یک استعفای یک خطی حزب را ترک نمی‌کرد. این را از " درونی " نوشتن امروزش می شود دریافت. این را از فراخوان ترک حزب به اعضا می شود فهمید.

دوما، حقیقتی در این ادعای مجید هست! " وقتی که شاخ و برگها فرو ریخت ... " و من اضافه می‌کنم؛ حال که با مطالعه مجادلات قلمی درون کمیته مرکزی معنی جامعه مدنی و طبقه متوسط و غیره را در دستگاه فکری بعضی از رفقای مستعفی‌امان متوجه شدیم، حال که تا همینجا معنی

انتقال طبقاتی را فهمیدیم، و از آن واضحتر در نوشته "عمیق" مجید غور و تفحص کردیم، آیا دیگر در این حزب برای کسی که جدی است تردیدی از جایگاه این مباحث و رفتارها و سکوتها باقی مانده است؟ آیا کسی تردیدی دارد که باید مصممتر و جدیتر برای پیشبرد وظایفی که داریم کار کند؟ شخصا اگر کمترین تردیدی می‌داشتیم مجید با نوشته‌اش تردیدهام را بباد می‌داد. حق با مجید است که می‌نویسد "وقتی که... آدمهای جدی به اصل منظره نگاه خواهند کرد" و من اضافه می‌کنم آنوقت دیگر آنچه را که امروز مجید می‌گوید جدی نخواهند گرفت.

سوما، مجید این حزب را نمی‌شناسد! مجید رفقای بغل دستی‌اش را هم نشناخته است! اگر مجید خوب دوروبر خود را نگاه کند و تاثیر نوشته‌اش را اندازه بگیرد متوجه این حرف من می‌شود. تا کنون حتی یک نفر را ندیده‌ام که نوشته مجید تاسف‌اشان را ببار نیآورده باشد!

آدم باید جدی باشد و من چون مضمون نوشته مجید را با ارزش و جدی ندیدم بیش از این وقتم را صرف آن نخواهم کرد. یکبار نوشتم آنچه که این روزها روی داد منشا واحدی نداشتند و یک هدف و مسیر را طی نمی‌کنند و فرجامشان نیز یکی نخواهد بود. اینبار نگرانم که مجید با این آغاز تاسف‌بار، به کجا خواهد رفت؟ من مجید را دوست داشتم و از اینکه با این نوشته خود را "مضحکه" کرده است خوشنود نیستم.

خلیل کیوان

۳۰ آوریل ۹۰

عکس مصدق و استعفای مجید محمدی!

مجید محمدی عضو سابق حزب در نوشته‌ای خطاب به اعضا فراخوان داده که از حزب بیرون بیایند. ایشان خودش از حزب بیرون رفته و سئوالم این است چرا این نوشته‌اش باید داخلی و رو به درون حزب باشد؟ مجید و هرکس دیگری که استعفا داده‌اند باید پرنسپ ها و مناسبات بین احزاب و افراد خارج از آنها را رعایت کنند. شما باید این را به رسمیت بشناسید که دیگر عضو این

حزب نیستید و این ابتدایی ترین موازین و پرنسپیی است که هر آدمی موظف به رعایت آن است. اما متاسفانه این دوستان طی این مدت این مسئله را رعایت نکرده و می‌خواهند به این طریق مزاحمت ایجاد نمایند و مانع کارهایمان شوند. دوستان عزیز این انتخاب خود شما بود که این حزب را ترک کنید و این تصمیم ما است که در حزب کمونیست کارگری ایران بمانیم، آنرا حفظ کنیم و کارمان را بکنیم. بهتر است شما نیز دنبال نقشه های خودتان بروید.

اما می‌خواهم نکته ای را به مجید یاد آوری کنم. او می‌گوید که این حزب را با تمام وجود می‌شناسم باید بگویم رفیق سابق اشتباه می‌کنید شما این حزب را هنوز نشناخته اید و به همین خاطر دچار حساسگری اشتباهی شدید. اگر یادت باشد در هنگام بحث های چپ و راست در کومه‌له که من و شما نیز آنجا بودیم رهبری کومه‌له به همین اشتباه امروز شما دچار شد، آنها فکر میکردند چون همه اعضا و کادرهای کومه‌له کرد زبان بودند، با رهبری کومه‌له خواهند رفت. شما نیز میدانید که وزنه کارگری و کمونیزم در این حزب چنان بالاست که فقط با نام کارگر میتوان به میدان مبارزه با آن آمد و نام کارگر را دستاویزی می‌کنید تا تئوری های شکست و پاسیفیسیم تان را توجیه کنید. اما هم کمیته رهبری آن وقت کومه‌له و هم اکنون شما حساب اشتباهی را باز کردید. به همین خاطر وقتی متوجه شدید که کادرها و اعضا این حزب زیر پرچم شکست شما رژه نخواهند رفت، به هر شیوه مبتذل و حقیری دست زدید. در این مورد هم حداقل شما میبایستی از تجربه کمیته رهبری کومه‌له درس می‌گرفتید.

اعضای این حزب سیاسی‌تر از آنند که شما فکر میکردید. تجربه دو دهه مبارزه سیاسی و سخت کمونیستی در عرصه‌های گوناگون مبارزه اعضا و کادرهایی را تربیت و ببار آورده که به هر بادی نخواهند لرزید. اعضا و کادرهای این حزب برای پیش بردن مبارزه کمونیستی شان ابزاری بنام حزب ساخته اند و حاضر نیستند آن را به توصیه کسانی که شکست خود را اعلام کرده‌اند، زمین بگذارند. هیچ انسان جدیی را نمی‌توان به دور پرچم

شکست جمع کرد. این حزب حاصل تلاش هزاران رزمنده کمونیست است که سال های سال در عرصه های نبرد در زندان و بیدادگاههای رژیم تا عرصه‌های نبرد در کردستان در دفاع از کارگر و کمونیسم تا فعالیت در کارخانه و محله شهرها و تا قبول کردن شرایط سخت و پر از مخاطره و تا فعالیت در خارج کشور می‌باشد. ما تصمیم خود را گرفته‌ایم شما فکری به حال خودتان بکنید.

تحلیل مجید از وضعیت مردم و مبارزاتشان واقعا شنیدنی است، مجید پشت تابلوی کارگر مبارزات همان کارگران و زحمتکشان و در یک کلام مردم به جان آمده در ایران را به حساب ملی گراها و مصدقین می‌گذارد. باید به این کشف جدید مجید تبریک گفت. مجید محمدی و سایرین به این تئوری تازه احتیاج دارند اینها وقتی ورشکستگی خود را اعلام می‌کنند چیزی غیر از این نمی‌توانند بگویند. تئوری شکست همه چیز را با خود می‌آورد. من هم صادقانه بگویم نمی‌دانستم در کمیته مرکزی ما کسانی پیدا خواهند شد که روزی مبارزات ملیونها انسان را به طرفدارن مصدق نسبت می‌دهند. فقط به این جمله از مجید توجه کنید «کسی اسمی از این حزب نشنیده و عکس مصدق است که از جیبهای بغل درآمده و پرچم شده».

جالب اینجاست که این همه تحریف و جعل را با نام کارگر و از موضع دفاع از کارگر میخواهند به خورد مردم بدهند! آیا مجید محمدی شهامت دارد این تحلیل از مبارزات مردم را علنی اعلام کند؟

زنده باد حزب کمونیست کارگری ایران
صالح سرداری ۲۷ آوریل

فهیمة قطبی

پاسخ یک عضو "شریف" و "ساده" حزب کمونیست کارگری ایران

به فراخوانهای برخی اطلاعیه‌های رفقای مستعفی از حزب کمونیست کارگری ایران

برخی از رفقای مستعفی از حزب کمونیست کارگری ایران اطلاعیه مطبوعاتی صادر کرده‌اند، و در آنها علل کناره‌گیری خود را توضیح داده‌اند. در این میان البته لیلادانش هم اطلاعیه‌ای صادر کرده‌اند که بدلیل مستهجن بودن محتوای آن، در شان خود ندیدم که بآن اشاره‌ای داشته باشم. امیدوارم لایلا دانش، از جمله آن مارکسیستهای فدائی سوسیالیسم کارگری نباشد که امثال جعفر رسا بخاطرش، از حزب کناره گرفت.

دسته‌اول نوشته‌اند از آنجائی که حزب کمونیست کارگری دیگر ظرف اعتراض اجتماعی کارگر سوسیالیست باقی نمانده است و تبدیل به یک حزب مدرنیست دیگر جنبشهای اجتماعی شده است، حزب را ترک کرده و تلاش دارند این تعلق مارکسیستی و طبقاتی خود را از کانال دیگری آغاز کنند. امیدوارم چنین باشد.

اما در مورد ارزیابی شان از حزب، من از آنجائی که مانند صدها عضو و کادر دیگر حزب مثل رفقای مستعفی فکر نمیکنم، اجازه می‌خواهم چند کلمه‌ای در مخالفت با مضمون اطلاعیه‌ها بنویسم:

این سوالی منطقی است که نه تنها "اعضای صادق" و به‌اقرار چند رفیق مستعفی، "کمونیست" در حزب بلکه هر انسان جویای حقیقتی در مقابل این رفقا خواهند داد: شما که این اندازه عشق به سوسیالیسم و طبقه کارگر وجودتان را چنان فرا گرفته بود که به محض اینکه حزب را درگیر کردید، جنبشهای دیگر دیدید، آنرا ترک کردید، چرا بحثهایتان را قبلا و با همان اعضای "صادق" طرح نکردید؟

آیا تریبونی را از شما گرفتند؟ مقالاتتان را در اختیار اعضا نمی‌گذاشتند؟ اصلا در مورد همین ادعایان نوشته، مقاله، طرح سمینار و یا جلسه‌ای را داشتید و با بایکوت و سکوت رهبری حزب روبرو شد؟ و بعد بلافاصله با سوال دیگری روبرو میشوید:

چرا این هشدار را با کنگره دوم حزب و با طرح بحث حزب و قدرت سیاسی و حزب و جامعه در پلنوم وسیع اخیر کمیته مرکزی حزب به ما میدهید و دلیل رفتن و کناره‌گیری خود بیان میکنید. من و خیلی از آدمهای بیرون از حزب از جعفر رسا و بیژن هدایت خواهیم پرسید چرا وقتی که خود شما

مدتها قبل از کنگره دوم حزب، و بگفته خود شما وقتی که حزب داشت شالوده خود را بر بنیاد سوسیالیسم کارگری بنا میکرد، دست اندرکاران "جنبشهای دیگر" مثل مساله پناهندگی و نشریه همبستگی بودید و نه خود شما و نه دیگران به انحراف شما از مارکسیسم و امر سوسیالیسم کارگری مظنون نشد؟ برعکس خود شما، در دهها جلسه علنی و تشکیلاتی رابطه فعالیت در میان پناهندگان و پناهجویان "ایرانی" با مبارزه برای سوسیالیسم و امر طبقه کارگر را ترویج میکردید.

آیا من و دیگر اعضا "شریف" حزب باید بیائیم و همان استدلالهای گذشته شما را این بار در مورد حزب و قدرت سیاسی و حزب و جامعه بخود شما یا آور شویم؟ پس سعی کنید نگرش خود را به سوسیالیسم، به جنبش سوسیالیستی طبقه کارگر و تصویرتان را از یک حزب کمونیست کارگری، مستقل، و چنان بیان کنید که با گفته‌ها و پراتیک چندین ساله خود شما در تناقض نباشد.

من اینجا با این فرض که دلایل شما را در مورد و در توجیه کناره‌گیری از حزب نپذیرفته‌ام، و بعنوان ارزیابی مشاهده‌گران بدون رابطه‌ای با حزب در نظر میگیرم، چند کلمه‌ای راجع به مضمون بیانیها مینویسم:

گفته میشود که حزب ما با در دستور گذاشتن مساله قدرت سیاسی، دخالتگری و رهبری در جنبش ضداسلامی، در دفاع از حقوق کودک و در اختصاص نیرو به جنبش زنان و... از عرصه و بستر اصلی شکل‌گیری خود دور شده است، بنابراین حزبی غیر کارگری و در نتیجه غیرمارکسیستی است و یا در بهترین حالت بدلیل ناتوانی در امر "انتقال" حزب به بستر اصلی یعنی جنبش سوسیالیسم کارگری، این حزب شکست خورده است. چنین حزبی دیگر قابل اصلاح نیست، باید رفت و کار دیگری را از نو آغاز کرد.

در وهله اول بلافاصله آدم متوجه میشود که این استدلالها، ایده‌آلیستی است، از نظر روش تحقیق، غیرمارکسیستی و آکادمیک از نظر موضع اجتماعی، غیرسیاسی و در بهترین حالت خرده بورژوازی اند. چرا؟

حزب کمونیست کارگری یک پدیده عینی و سیاسی است. کسی نمیتواند حزب کمونیست کارگری را از تاریخش و پراتیک آن و دستاوردهای تنوریک آن جدا کند و مانند

قارچی که گویا چند سالی در ایران تازه در میدان سیاست سر درآورده‌است، در نظر بگیرد. این حزب دخالتگر در صحنه سیاسی کردستان و حزب سازمانده اول مه‌های سنندج است، این حزب بیرون آمدن سربلندانه از بحران خلیج است، حزب اسطوره بورژوازی و آناتومی لیبرالیسم چپ، حزب تفاوت‌های ما و حزب نقد سوسیالیستی علل شکست انقلاب اکتبر، حزب اصول و شیوه‌های رهبری کمونیستی، حزب دخالتگر در مساله پناهندگی، حزب نقد دمکراسی و ناسیونالیسم و حزب کمونیست کارگری است با تمام پراتیک و بحثها و اسناد مکتوب و مصوب خود. این حزب است که بحث قدرت سیاسی را در دستور خود گذاشته است. نگرش به این پدیده عینی و مستقل از انسانها، در ارزیابی مستعفیون، اختیاری، ارادی، یکجانبه و استاتیک است. آیا کسی از این رفقای مستعفی هیچگاه از خود پرسیده است که چرا هیچ مستعفی احزاب بورژوازی، به دنبال رابطه حزب خود با طبقه بورژوازی نبوده تاکناره‌گیری خود را توجیه کند؟ خیلی ساده دلایل را عدم توافق خود با فلان یا بهمان سیاست معین حزب و یا جریان خود اعلام کرده‌اند و رفتناند پی کارشان.

ارزیابی سطحی است. چرا که این رفقا میبایست و میباید مارکس را هم به انحراف از افکار خود متهم کنند، وقتی او "هیجدهم برومر" را نوشت، جنگ داخلی در فرانسه را نوشت، و کلمه‌ای نه از روابط و مناسبات تولید و نه از سوسیالیسم و کارگر سوسیالیست نوشت. باید انگلس را هم به ارتداد متهم کنند وقتی او در مورد انقلاب و ضدانقلاب در آلمان و کار نظامی کتاب مینوشت و "مردم" را بارها و بارها بکار برده است. و بنابراین بنظر شما میبایست خودشان صفوف خود را ترک میکردند و با اشباح به جدل می‌نشستند.

تفاوت یک حزب کمونیست کارگری با جمعی که شیفته مقولات و غور و کندوکاو فلسفی در پدیده‌هاست، این است که در پارلمان به روشهای مرسوم در پارلمان، و در خیابان به باریکادها روی می‌آورد. رفقای مستعفی در دوران مطرح شدن جنگ قدرت و امکان دخالتگری حزب در سرنوشت سیاسی جامعه ایران، توصیه میکنند چندین دور از

مذاکرات بر سر لایحه رابطه حزب و طبقه در دستور ما قرار گیرد، ما بحثهایمان را بیست سال است داریم، شکی بخود نداریم و با همین توشه تصمیم رفتن به باریکادها، از کردستان گرفته تا آکسیون علیه جمهوری اسلامی و راه انداختن رادیو و در آوردن انواع روزنامه و مجله و اعلام علنی پذیرش مسئولیت اجتماعی، چیزی که شما با تبختر و تکبر به مسابقه انداختن عکس تنزل میدیدید) گرفته‌ایم. اگر شما بخود شک دارید و یا فکر میکنید باندازه کافی مارکسیست نیستید و یا سوسیالیسم کارگری را اساسا دخالتگر در صحنه سیاسی نمیدانید، این مشکل خودتان است. میتوانستید بنویسید، دوره برای شما، دوره خود سازی و کارهای آرام و تدریجی است، دوره بازیابی مواضع است، میتوانستید بنویسید با سیاست و جهتگیری این دوره حزب توافق ندارید و اگر هم نمیخواستید بمانید، انگیزه واقعی‌تان را از کناره‌گیری ذکر میکردید. انسانهای واقعی، به انسانهای متوهم بخود بامواضعی غیر شجاعانه، غیرصریح و گنگ و مبهم سمپاتی پیدا نمیکنند.

دوستان عزیز!

من یکی از آن تیپ "اعضای صمیمی و صادق" حزب کمونیست کارگری ایران هستم، که استدلال و توجیه کناره‌گیری شما را آنچیزی نمیدانم که روی کاغذ آورده‌اید، استدلالهای شما مطمئنم همانهایی نیست که در خلوت خود عملا از ذهنتان میگردد. اسم این را هم نه روانکاوی بگذارید و نه اهانت. انسان علاوه بر اینکه به اظهارات و ادعاهای اشخاص توجه میکند، به جایگاه آنان در زندگی اجتماعی هم نگاهی دارد.

یک نکته هم در رابطه با محببتی که بیژن هدایت به ما "اعضای شریف و صادق" روا داشته‌اند، بگویم:

رفیق عزیز! این روش به زیان خود شما هم تمام خواهد شد، وقتی کسی مثل من را تا مقام یک موژیک ساده لوح تنزل میدی تا احساسات "شریفم" را علیه رهبری دغلکار و "منحرف" ببازی بگیری، من متقابلا و محترمانه عرض کنم که اتفاقا این روشات، کمترین احترام را بتو ازین میبرد. من و امثال من نه از قماش پیشمرگان "ساده" حزب دمکرات هستیم، و نه فکر میکنیم که کسی مثل شما که سالها با این جریان بوده‌ای، وقتی

چنان قضاوتی را از حزب و از گذشته خودت هم در اطلاعیه‌های علنی روی کاغذ میآوری، در اظهار لطفت صداقت داری.

و در آخر میگویم:

دوستان و یاران دورانه‌های سخت، خیلی عزیزاند. حزب من، حزب دورانه‌های سخت است.

به امثال شما زیاد خرده نمیگیرم، ایراد اساسی من به رضا مقدم است که با آن بیانیه‌اش امر را بر شما مشتبه ساخت، اطلاعیه‌های شما و امثال لیلان دانش بازتاب و عکس‌العمل در مقابل پوچ درآمدن مفاد اطلاعیه رضا مقدم و فروریختن سریع توهمات کسی بود، که سرانجام از درک جایگاه و ظرفیت واقعی و اتوریته خود چه در جنبش کمونیسم کارگری و چه مشخصا در صفوف حزب کمونیست کارگری، عاجز ماند.

به شکست خوردگان بپیوندید!

بالاخره مجید محمدی هم سکوتش را شکست. و در نوشته‌ای خطاب به اعضا و فعالین حزب توصیه می‌کند که از حزب کناره‌گیری کنند. مجید برای توجیه رفتنش از حزب به افترا علیه حزب و رهبری حزب و فعالین حزب پرداخته است. به گفته‌های مجید توجه کنید. من این حزب را می‌شناسم اعضایش و رهبریش و کادراهایش همه را می‌شناسم دیر یا زود همه از حزب کناره‌گیری می‌کنند. مجید شعور سیاسی صدها عضو و فعال این حزب را مسخره می‌کند که با درکی روشن از حزب سیاستها و رهبریش قاطعانه برای تحقق دنیای بهتر مبارزه میکنند. اعضا و فعالین این حزب در صف حزبی متشکل هستند که برای تحقق آرمانهای انسانی نقشه‌ها و پلاتفرمهای روشن دارد. مجید سخت در اشتباه است با دادن تصویر غیر واقعی از حزب و برافراشتن پرچم شکست نمی‌توان عزم جزم اعضا و فعالین این حزب را برای استقرار جامعه‌ای آزاد و برابر شکست. و آنها را تشویق به ترک حزب کرد.

مجید در ادامه می‌گوید که پروژه کمونیسم کارگری که در چند سال پیش شروع شد شکست خورد و رفقای زیادی در مورد این شکست نوشته‌اند. و امروز کسانی که از

حزب می‌روند با تا کید به کمونیسیم کارگری و با مراجعه به کمونیسیم مارکس این حزب را ترک می‌کنند. این یک ادعای صرف و کودکانه است. رفقای که از حزب کناره‌گیری کرده‌اند برای نگه داشتن گرد و غباری که ایجاد کرده‌اند بعد از گذشت چند هفته از استعفایشان اطلاعیه مطبوعاتی میدهند و لباس کارگر به تن می‌کنند و می‌نویسند پروژه کمونیسیم کارگری شکست خورده بدون هیچ توضیحی در مورد این شکست. به اطلاعیه بیژن هدایت و سوسن بهار نگاه کنید اعتراض اینها به حزب و دلایل کناره‌گیریشان از حزب همه دیدیم. بعد از گذشت چند هفته در دفاع از کارگر و مبارزه کارگر ظاهرا هر می‌شوند و دلیل رفتنشان را شکست کمونیسیم کارگری قلمداد می‌کنند بدون ذکر هیچ توضیحی در این رابطه. مجید در مورد این شکست به رفقای اشاره میکند که از حزب کناره‌گیری کرده‌اند و می‌گوید که این رفقا با تاکید به کمونیسیم کارگری این حزب را ترک میکنند و این نشانه این است که کمونیسیم کارگری شکست خورده است. می‌دانم مجید از ته دل این را نمی‌گوید. فقط می‌خواهد رفتنش را توجیه کند. کافی است به پایان نوشته‌ها و اطلاعیه‌های مطبوعاتی این رفقا نگاه کند تا به این حقیقت ساده پی‌برد. شعار زنده باد کمونیسیم کارگری دیگر برای این رفقا خطای بزرگی است.

اخبار فعالیت‌های حزب در دفاع از گارگر و حقوق کودک و علیه زن ستیزی جمهوری اسلامی انعکاس و سیعی در خارج کشور و داخل ایران داشت و حتی روزنامه‌های داخل هم گاه‌گاه این اخبار را منتشر کردند. رفیق کمیته مرکزی دیروز ما مامگود که این مبارزات در دفاع از کارگر و کودک و زن نیست بلکه برای مطرح کردن حزب و خود بزرگ بینی است. چه استدلال کودکانه‌ای. مجید تحت لوای دفاع از کارگر و مبارزه کارگر و با استدلالها و تصویر غیر واقعی از حزب خواسته کناره‌گیری از حزب را توجیه کند اما کاملا ناموفق است. مجید می‌بایستی به توضیح این شکست و آلترناتیو خود در مقابل حزب می‌نوشت. بدون شک این به نفع مجید و آینده سیاسی او خواهد بود. افترا علیه حزب و رهبریش آلترناتیو نیست. اعضا و فعالین حزب

انتخاب خودشان را کرده اند و دنبال آلترناتیو شکست خورده نمی افتند. من شخصا با خواندن نوشته مجید هر چه بیشتر بر حقانیت این حزب و سیاستها و رهبریش مصمتم شدم .
زنده باد آزادی برابری حکومت کارگری
زنده باد حزب کمونیست کارگری ایران
مختار محمدی
۲۸ آپریل ۹۹

اطلاعیه

پایان همکاری مصطفی صابر با کارگر امروز

به همه دوستان و رفقا، به همه کارگران اطلاع میدهم که با تاسف از اینکه کارگر امروز راهش را از حزب کمونیست کارگری ایران جدا کرده است، به همکاری خود با این نشریه خاتمه میدهم.

پیروز باد انقلاب کارگری
زنده باد حزب کمونیست کارگری ایران!

مصطفی صابر ۲۸ آوریل ۹۹
رونوشت به: کارگر امروز، همبستگی و انترناسیونال.

چند سوال از مجید محمدی

بابا جان هفته آینده اول ماه مه است ، اگر شما طرح و برنامه ای ندارید ، ما بیکار نیستیم . لاقلا بروید ۱۰ نفری یک مجلسی بر پا دارید و یادی از کارگران به خون کشیده بدست سرمایه داران بکنید.

دین و توایت

اگر یادتان باشد سال ۱۳۶۱ موقعی که تشکیلات تهران کومه له را گرفتند . در مصاحبه سعید یزدیان گفت که ما مدیون مردم هستیم و باید این دین را ادا کنیم . یکی از دینهایش نصیحت هواداران فریب خورده بود .
به نظر سعید یزدیان و خیلی از زندانیان

دیگر افراد همزمشان گول سران گروهکها را خورده بودند و از روی نا آگاهی دنبالشان افتاده بودند . من خودم را بیسوادترین عضو این حزب قلمداد می کنم ، چون اگر چیزی هم می نویسم رفقای محلی ام به نفر دیگری آن را نسبت می دهند.

بی احترامی

حسن وارث هم مثل شما برایم ای . میل فرستاده و مرا به حزب سوسیالیست کارگران دعوت کرده است . من این را یک بی احترامی تلقی می کنم ، شما فکر می کنید دارید به اعضای صادق این حزب کمک می کنید اما متوجه نیستید که در همان حال به آنها

بی احترامی می کنید و این دلیل این است که شما این حزب را خوب نمی شناسید .

حزب سوسیالیست کارگران

شما هر موقع حزب را تشکیل دادید ، برنامه اش را نوشتید ، اساسنامه اش را نوشتید ،قرارهایش را صادر کردید ، کنگره موسسش را تشکیل دادید . منم مثل هر کارگر دیگری (البته اگر منرا کارگر حساب کنید ، چون منم مثل سایر رفقایان پیترزا دلیور هستم) برنامه را می خوانم و تا هشت سال می ایستم که ببینم می توانید حرفهایتان را به عمل درآوردید و از برنامه اتان عدول نمی کنید ، اگر نکردید منم تقاضای عضویت از شما می کنم . چرا هشت سال می ایستم ، چون من حزب را به شرط چاقو می خواهم .
پلاتفرمتان چیست

اگر کمونیسم کارگری شکست خورده . بگویید از چه تاریخی . بگویید از کی به راست منحرف شده . بگویید از چه چیزی عدول کرده . آیا شما کمونیسم کارگری را قبول دارید؟ اگر ندارید از چه موقی آنرا رد کرده اید . آیا حزب کمونیست کارگری هیچ وقت کارگری بوده ؟ اگر بوده چند سال و بر اساس چه پارامترهایی . اگر نبوده پس حالا هم نیست . اگر بوده چرا حالا نیست . آیا ارتباط تشکیلاتیش با طبقه کارگر ایران که برقرار بود از هم گسسته؟ به این دلیل که

طبقه کارگر را به بوته فراموشی سپرده و می خواهد دست طبقه کارگر را در دست سلطنت طلبها بگذارد .

یک سوال خصوصی

البته اینجا می گویند از سن و سال دیگران نپرسید خوب نیست . راستش من نمی خواهم از سن و سال بپرسم . می خواهم بپرسم آیا حق عضویتهايتان را مرتب می دادید _ اگر می دادید و تصفیه حساب کردید و از حزب رفتید به شما درود می فرستم ، چون تا قبل از استعفا به تعهد ی که به حزب داده بودید وفا کردید و این شایسته سپاسگذاری است . اما اگر حق عضویت معوقه دارید به شما پیشنهاد می کنم که آنها را بپردازید ، هر چند به پروژه های «ب» «غیر کارگری «ب» هم کمک کند . خیلی ممنون می شوم .
امیدوارم این سوال عیب نباشد !

برایتان متاسفم

کیومرث احمدی (سلیمان احمدی)
۹۹/۴/۲۸

محمد آسنگران

سقوط آزاد

روزهای اول که از استعفای چند نفر اعضای حزب «با دلایل کاملا متفاوتشان» مطلع شدم، متاسف شدم. با وجود اختلاف سیاسی جدی با آنها، این را امری عادی در مبارزه سیاسی میدانستم. نزد خودم گفتم اینها اگر آدمهای جدی و کمونیستی باشند، باز هم در نقطه ای دیگر همدیگر را در یک صف خواهیم دید من در این حزب بر اساس سنت تا کنونیش یاد گرفته ام نسبت به رفقایم خوشبین و صمیمانه فکر کنم. من رفقای داشتم که قبلاً در کومله در کنار همدیگر فعالیت میکردیم با وجود اختلافات عمیقی که فاصله ما را روز به روز بیشتر میکند، هنوز قطع امید نکرده ام که روزی تعدادی از آنها بویژه با گذشت یک دهه از مباحثات حاد قبلی بین ما و آنها، و روشن شدن تفاوتها در عمل، بطرف ما آمده و در کنار هم قرار بگیریم. چنانچه در مدت همین چند

سال اخیر کم نبوده رفقای که چنین تصمیمی را گرفته اند و اکنون در کنار هم هستیم. اما تجربه این دو سه هفته و نوشته لیلیا دانش و مجید محمدی مرا به این قناعت رسانده که زمانه عوض شده است. ظاهراً حمله گستاخانه و سرمستانه بورژوازی غرب و جار کشیدن مرگ کمونیسم تاثیرات خود را داشته و کاراکتر خیلیها را عوض کرده است. سرگردانیهای سیاسی ایدولوژیک را که بعد از شکست انقلاب کارگری ۱۹۱۷ جریانات سیاسی چپ را فرا گرفته بود بیش از پیش دامن زده و بعضیها را همچنانکه میبینیم به نیهیلیسم و پوچی رسانده است. اگر چه در چند سال اخیر فضا عوض شده و دوباره مارکس دارد مد میشود. اگر عکس مارکس را مجید با مصدق عوضی نگیرد اما متأسفانه تلفات خود را در همین فضا هم دارد میگیرد. مجید و لیلیا قبول کنند یانه، شعاری را تکرار میکنند که سالهاست بر پرچم ارتجاع در ایران حک شده: انحلال احزاب سیاسی و بویژه احزاب چپ و کمونیست. "احزاب منحل" دو کلمه ای هستند که تا کنون گفتنش کارت شناسایی گوینده بوده است.

تا کنون هیچ سازمان و گروه و فردی «راست یا چپ» جرات نداشته به مخالفین و اعضا احزاب و سازمانهای دیگر، چنین وقیحانه این شعار راست و انحلال طلبانه را جار بزند. "اعضای سازمانها و احزاب استعفا بدهید"، "از سازمانتان بیرون بیایید". به خانه هایتان برگردید. تحقق عملی این شعار یعنی خانه نشین کردن کسانی که به این فراخوان پاسخ مثبت بدهند. شک ندارم که هیچ آدم مبارزی، جار زندگان این شعار باب دل رژیم اسلامی را جدی نخواهد گرفت. چرا که اگر به فرض کسی هم باشد و بخواهد برود اولین سوالی که برایش مطرح میشود اینست که شعار انحلال یک حزب کمونیستی را فهمیدیم، اما حرف حسابی خودتان چیست؟ چه پلاتفرمی، چه برنامه ای، برای اجرا در دستور دارید؟ آیا تشکیلی، حزبی، کلویی و یا حداقل پاتوقی دارید؟ یا اینکه هر کدام، مایوس از انقلاب، در خانه خود نشسته و فرمان فرار از جبهه را میدهند نمیدانم تا کنون در جنگ شرکت کرده اید یانه هنگامیکه یک جنگجو نابهنگام از جبهه

فرار میکنند دوست دارد کسان دیگری هم به دنبال او بروند تا حد اقل در میان آشنایانش تحقیر نشود تا حالا تجربه و علم این را ثابت کرده است که هیچ جنگی بدون استراتژی، تاکتیک به موقع و فرمانده مجرب و کاردان و سازمان محکم و جدی، نتیجه ای جز شکست نداشته است. اما تاکنون حداقل این دونفر سربازان چنین جنگی هستند. ماشفاها و کتباً تلاش کردیم اینها را قانع کنیم که بمانند و حرفشان را بزنند قانع نشدند، و حرف نزدند و رفتند گفتیم خوش آمدید آرزوی سلامتیتان را داریم اما مجید و لیلیا به جای حرف اثباتی، پلاتفرم، برنامه عمل، شیوه مبارزه، ضدیت با جمهوری اسلامی، مبارزه با مذهب و خرافات، به جای روشن کردن سیاست خود در رابطه با مسایل کارگری و کمونیستی، سقوط کردند و از ته چاه شعار انحلال سر دادند کاری که به قول منصور حکمت مگر با قهر ارتجاع به ما تحمیل شود «نقل به معنی» حقیقت این است که شخصاً سقوط تا این حد و به این سرعت را پیشینی نیکردم این سرنوشتی است که آنها داوطلبانه به استقبال رفتند اما واقعیت دارد باید باورش کرد

شاخ و برگها فرو ریخت، اصل منظره از نظر مجید محمدی چیست؟

سعید پرتو
۲۸ آوریل ۹۹

نامه مورخ ۲۴ آوریل مجید محمدی را دریافت کردم، خواندم، ولی نمیدانم چرا تعجب نکردم. شاید هم میدانم چرا. چون پیامی آشنا بود، پیام ترک حزب کمونیست کارگری ایران. این پیام را دیگران هم هنگام ترک حزب گفته بودند. درایت سیاسی میخواهد که حزبی را ترک کنی و بجای صدور فرمان ترک آن حزب برای دیگران، بدنبال آلترناتیو خود رفته و انتخاب ماندن یا رفتن دیگران را بعهده عقل سلیم خود آنان بگذاری. کودکان" و "کمپین دفاع از حقوق زنان در

پیام مجید، پیام ترک حزب بود. ترک حزب به منظور ترک مبارزه. پیام ترک حزب و دعوت به بی افقی. پیام ترک حزب و ترک مبارزه برای "دستمزدهای معوقه"، ترک "حمایت از مبارزات کارگران قائم شهر"، ترک "حمایت از مبارزات مردم سندج"، ترک "کمپین حمایت از کارگران نفت" و غیره بود. معمولاً وقتی انسانهای "جدی" در عالم سیاست یک صحنه مبارزه را ترک میکنند، در کنار دلایل رفتنشان، لافل صحنه دیگری از مبارزه را، ولو خوب یا بد، درست یا غلط، به نمایش میگذارند تا مردم خود در موردشان قضاوت کرده و آن را درست یا غلط بپندارند. ولی مجید هیچ تصویر روشنی از اینکه به کجا میرود و آلترناتیو چیست، نمی دهد. در این صورت، آیا فکر نمی کنید که جدی گرفتن ادعاهای نقادانه مجید، اشتباه بزرگی بیش نیست؟ مجید نوشته اش را با این جمله شروع میکند که "وقتی به عنوان عضو مستعفی کمیته مرکزی حزب را ترک میکردم، میدانستم که وقتی شاخ و برگها فرو ریخت آدمهای جدی به اصل منظره نگاه خواهند کرد." (تاکید از من است) اصل منظره چیست؟ این آدمهای جدی کیانند؟ "اصل منظره!"

اصل منظره این است که مردم در ایران در حال زندگی در کشوری تحت حاکمیت یکی از جنایتکارترین و فاشیستی ترین رژیمهای قرن هستند. سرکوب کارگران، زنان، کودکان امری روزمره میباشد. ۴۰۰ هزار کارگر دستمزدشان ماههاست که پرداخت نشده، بقیه هم که پرداخت شده چند صد برابر پائین تر از خط فقر است. به نام اسلام و مذهب اعتصاب ممنوع شده و کارگران حق هیچ گونه ابراز وجود، سازماندهی و تشکیلی را ندارند. مذهب، همه روزه در حال گرفتن قربانیان خود میباشد. زنان در این حاکمیت به شنیع ترین وجهی مورد آزار و اذیت دائمی قرار گرفته و کوچکترین حرکتشان با سنگسار و شلاق پاسخ میگیرد. کودکان را در راه بردن به مسابقه قران ۳۰ تا ۳۰ تا قتل عام میکنند. اینها را دیگر مجید نمیتواند نادیده گرفته و انکار کند. در این "منظره" نیز حزبی هست که پرچم مبارزه با این جنایتها را بلند کرده و "کمپین دستمزدهای معوقه"، کمپین حمایت از

حقانیت ندارید

بهمن خانی ۳۰_۴_۹۹_

نوشته مجید محمدی را خواندم، قبل از آن هم اطلاعیه لیلا دانش و تازه ترین آن اطلاعیه آزاد نسیم را. آنها اذعان به "شکست" میکنند، همه جا با افتخار "شکست" میزنند. پشت به سنگر، فریاد زنان داد میزنند، بدوید، همزمان قدیمی، سنگرها را خالی کنید، فرصت را از دست ندهید. باور نکردنی است در حداقل زمان به این کوتاهی، به این عمق سقوط کردن.

شما از این حزب میبایست حداقل یک درس می اموختید. وقتی که این حزب ۸ سال پیش از حزب کمونیست ایران جدا شد، مدتها قبل از آن فراکسیونش را زد، از تغییر ریل صحبت کرد، اهدافش را تبلیغ نمود، تلاش کرد اکثریت کادر و اعضا را به صحت اهدافش قانع کند، موفق شد و حزیش را تشکیل داد ولی کسی جار شکست نزد کسی نگفت سنگرهایتان را خالی کنید. ولی رفقای قدیمی، می شود لطف کنید تا همینجا بگوئید چه اسنادی از انتخاب ریلتان در اختیار مخاطبین خود قرار داده اید، چه تلاشهایی کردید که "شکست نخوریم"، بعضی از شما در موقعیت رهبری این حزب هم قرار داشتید. کسی تا قبل از ماه اپریل سندی جز اعلام شکست ناگهانی و گذاشتن و رفتن از شما ندید.

دوستان، شما این حزب را ترک کردید، قطعا تعدادی از شما همچون سنگهای آسمانی به ناکجا ابادها پرتاب خواهید شد و ممکن است تعدادی هم به فکر "کانالهای دیگر" مبارزه باشند و احتمالا کسانی هم به فکر تشکیل حزبی دیگر (البته اگر جرئتی باشد).

لا بد از کارگر و انقلاب و پیروزی هم خواهید گفت، ولی کارگران شماها را به بغل دستی هایشان معرفی خواهند کرد و خواهند گفت: به اینها اعتماد نکنید، اینها کسانی بودند که در سال ۹۹ هنگامی که ما زیر حملات وحشیانه جمهوری اسلامی قرار داشتیم، هنگامی که تظاهرات و اعتصابات ما با گلوله جواب می گرفت، هنگامی که برای افزایش دستمزد مبارزه میکردیم، هنگامی که

ایران، "تظاهرات بر ضد سفر خاتمی به ایتالیا" را براه انداخته و هر حرکت رژیم اسلامی را در سطح بین المللی افشا کرده و نفس رژیم را بریده است. و اما در این اوضاع و احوال، "منظره ای" که مجید به عنوان یک آدم "جدی" ارائه میدهد، ترک حزب "با ارجاع مستقیم به مارکس" است. پای مارکس را لطفا به میان نکشید. جنازه مارکس را در قبر نلرزانید که این توهینی به مارکس و مارکسیسم است. اگر مارکس هنوز زنده بود و در حیطه جغرافیایی به اسم ایران مبارزه کرده و با اینچنین "منظره ای" از اوضاع ایران روبرو بود، مطمئنا به حزب کمونیست کارگری ایران می پیوست. آیا برآستی فکر میکنید که با این توهنات، مردم در ایران شما را جدی خواهند گرفت؟ آیا حتی لحظه ای میتوانید تصور کنید که به کارگران در ایران بگوئید که ما بعلت اینکه حزب کمونیست کارگری ایران، بر علیه هر واقعه ای که در ایران زندگی شما را تحت الشعاع قرار میداد تظاهرات گذاشته، و در نتیجه آن، به عقیده ما "انتقال طبقاتی" را انجام نداد، و ما به این دلیل از آن استعفا داده و بقیه را نیز تشویق به ترک این حزب و به زمین گذاردن این مبارزه کردیم، شما را جدی بگیرند. شعور کارگران در ایران را دست کم نگیرید.

بر حسب عرف مبارزه سیاسی، افراد، حزب و یا هر جریان دیگری را ترک می کنند تا بدنبال پلاتفرم مختلف خود رفته و آنرا محقق کنند. اما مجید، نه تنها پلاتفرمی ارائه نمی دهد (آیا دارد؟)، بلکه هیچ دورنمایی نیز از کار آینده خود نیز ارائه نمی دهد. در عوض، تنها وظیفه فوری و بلاواسطه خود را در این می بیند که اول حساب خود را با حزبی که بجای مانده و در حال مبارزه همه جانبه با یکی از کثیف ترین و جنایتکارترین رژیم مذهبی در دنیاست، تسویه کرده و فراخوان ترک آن را بدهد.

"شاخ و برگها فرو ریخت" و منظره جلو، منظره درخت لختی است که در حال خشکیدن است!

برای پرداخت دستمزدهای معوقه مان با کارفرمایان در جدال بودیم، هنگامی که صدها تن از ماها را دستگیر زندانی و اعدام کردند، حزب کمونیست کارگری از ما دفاع می کرد. کارگران دیگر کشورها را از حمایت از ما وامیداشت، اتحادیه ها ی کارگری جمهوری اسلامی را بارها محکوم کردند، فریاد کارگران نفت را به گوش جهانیان رسانید در برنامه اش از آرزوهای ما در داشتن دنیائی برابر سخن میگفت و برای تحقیق خستگی ناپذیر جانفشانی میکرد، و در شرایطی که جمهوری اسلامی در جنگ جناحهای درونی خود بسر میرسد و مورد شدید ترین تنفر توده های مردم قرار داشت، آنها فرمان شکست را صادر کردند و خود رفتند و دیگران را هم به ترک این حزب فرا خواندند، ما به آنها اعتماد نمیکنیم. آنها عدم حقانیت خود را ثابت کردند.

دنیای بزرگ ما!

<ب> نسان نودینیان

مجید محمدی در مانیفست اعلام علنی استعفایش از حزب کمونیست کارگری ایران، در تکمیل بیانیه های اعلام موجودیت حزب سیاسی شان، در پلاتفرم مشترک شان با خیل نه چندان نزدیکشان، از، کمونیسم کارگری و حزب ما بر آشفته شده، فریادی نا امیدوار سر میدهد و انگار از قافله یارانش دور افتاده و باید خود را برساند. فراخوان میدهد تا حزب ما را منحل کند!! عجب! مجید تهییج!! میکند، رفیق عزیز دیروزم بود، اما امروز، به ته دیگ میزند و در صف مقابل به ابزار آنها که عمری علیه شان جنگیدیم، متوسل میشود. مجید به دنیای بزرگ، قشنگ و دوست داشتنی ما، دنیای انسانهای برابر، دنیای کوچک میگوید. این دنیا را دوست دارم، با تمام وجود میخوام، و برایم عزیز است به عزیزی آرمانهای برابری طلبانه ام. به عزیزی یک دنیای بهتر! مجید محمدی از سر عدم بضاعت این کار را میکند. تحلیلش، ارزیابی اش، شناختش، از کادرها و اعضای حزب ما غلط و نادرست است. فکر کرده است، خیال میکند. "صفوف حزب را ترک کنید" زشت ترین کلمات که نزدیک به دو دهه است در زندگی سیاسی ام تجربه اش میکنم، علیه اش

جنگیده ام، به فرهنگ و خرافات و ادبیاتش به امکانات و وسائل اربابش به این فرهنگ کثیف آنها، نه گفته ایم، متاسفم و برایم سخت بود، رفیق دیروزیم، با نزدیک به دو دهه مبارزه و جنگیدن، امروز در دام فرهنگ و سیاست آنها افتاده است، و در زمین آنها مانور میدهد. برایم سخت بود، اما باور کردم، همچنانکه در نبرد گرایشات در درون کومه‌له قدیم وقتی در مقابل رفقای قدیمی قرار گرفتم راه خود را گرفتیم. مانیفست مجید را در قسمت دوم نامه، با آناتومی نوع نگرش، به حاکمیت، کار "پیگیر"، "مداوم"، "جدی"!! قابل بررسی است. یا شاید بهتر است قسمتهایی از زندگیمان را در ۸ سال گذشته سند کنیم. امیدوارم در کنار انجام کارهای جدی ام، بتوانم این مهم را انجام دهم.

از ناصر شیشه‌گر

رفقای عزیز، هم‌تان را درود می‌گویم. این واقعیتی است که طی سالهای گذشته در میان اعضای حزب از لحاظ فکری تشتت وجود داشته و در همین «روزهای به یاد ماندنی» شاهد جدل عده‌ی زیادی با یکدیگر بودیم. اوج‌گیری این اختلافات که ناشی از سیر اخیر مبارزه طبقاتی در زمینه تاریخی کنونی است، میزان حضور حزب ما در این مبارزه و مربوط بودنش به آن را نشان می‌دهد.

طبیعتاً امروز جای خالی عده‌ی از رفقایم را احساس می‌کنم. اما ای کاش به طور انفرادی حزب را ترک نمی‌کردند و ای کاش تشکلهای مطلوبشان را تأسیس کنند. امیدوارم همه رفقای حزبمان این دوره را با روحیه‌ی باز و با موفقیت پشت سر بگذاریم و دستاوردهای آن مایه رشد سیاسی حزب باشد. من ضمن آرزوهای صمیمانه برای سربلندی حزب و شخص منصور حکمت، قلباً احساس می‌کنم که او آبروی جهان است و احترام‌اش در جنبش کمونیستی کارگری قطعاً محفوظ.

پیروزی تک تک رفقا را آرزو مندم.

۹۹/۴/۱۸

برای جامعه انسانی آزاد از طریق برسمیت شناسی جنبش طرفداران قانون در ایران!

به مناسبت اول ماه مه "کارگر امروز" خطاب به کارگران اعلامیه ای صادر کرده که باید خواندش و تأسف خورد. وقتی "اتحادیه مستقل کارگران ایران" در سال ۷۶ (۹۷) با روی کار آمدن خاتمی اعلام موجودیت کرد، علی اعتمادی بعنوان نماینده این اتحادیه نامه سرگشاده ای به رئیس جمهوری جدیدالانتخاب فرستاد تا به او وظائف

قانونیش در قبال کارگران را تأکید کند. بهر حال او علی اعتمادی بود و نماینده اتحادیه ایی که میخواست به فعالیت علنی در ایران روی آورد و تشخیصش هم آن بود که اول رئیس جمهور اسلامی را برسمیت بشناسد تا امر برسمیت یافتن اتحادیه مخفی اش(!؟) را تأمین کند. ولی چرایی این که "کارگر امروز" آنهم در خارج کشور، باید قوانین جمهوری اسلامی را به رخ خود قانون گذارانش بکشد و عدم پرداخت دستمزدها را عملی ضدقانونی بداند، غیر قابل درک نیست. جالب آنکه تازه کاشف به عمل می آید که علت عدم اعتراض طرفداران اجرای قانون به این نقض صریح قانون ناشی از یک منفعت طبقاتی است؟!

باید سقوط آزادی رخ داده باشد، مگر میتوان حدود دو دهه در حزبی بود که اگر چه در این اواخر کشف شد که در "انتقال طبقاتی" شکست خورده ولی در ضد رژیم اسلامی بودن و در رادیکال بودن آن موافق و مخالف هم رأیند، پس از دو هفته از ترک کردنش به این چنین تحلیلهای مشعشعی مبنی بر غیرقانونی بودن تهاجم رژیم به سطح زندگی کارگران (کدام قانون؟) دست یافت. "همه اینها میخواهند کارگران به دفاع از این یا آن جناح برخیزند و زیر پرچم این یا آن جنبش طبقات غیر کارگر به صف شوند". یعنی انتظار دارید کارگران شما را باور کنند؟

اما ببینیم که "کارگر امروز" جدید به مناسبت فرارسیدن روز جهانی کارگر چه مطالباتی را جلوی روی کارگران ایران میگذارد؟ ایشان با دادن یک تصویر تیره و تاریک از اوضاع جهانی و ایران، با برجسته

که "صف سوسیالیستی ما" پراکنده است، تنها شعار روشن و عملی که طرح میکند، انحلال شوراهاى اسلامی است و آنهم برای غلبه بر ضعف "جنبش ما"؟! و حتماً این چنین میخواهند یک صف قدرتمند کمونیستی کارگری بوجود آوردند و آینده بشریت را به انقلاب کارگری مرتبط کنند؟ دست مریزاد! این اعلامیه "کارگر امروز" جدید اولین بیانیه آن و حتماً هم نه آخرینش خواهد بود، باید منتظر ماند و دید که در آینده ای نه چندان دور، "در پایان قرن بیستم" این دوستان طبقه کارگر چه آش دهن سوزی برای کارگران پخته اند.

جلیل بهروزی
۳۰ آوریل ۹۹

به بهمن شفیق

با سلام
با تمام علاقه ای که بهت داشتم، دلیلی نمیبینم که باهات دعوای سیاسی‌ام را نکنم و حرف آخرم را بهت نزنم بخصوص که بعد از استعفايت از حزب مرتب برایم نامه ها و اطلاعیه هایی را می فرستی که بعضی از آنها حاوی پیشنهاد ترک حزب است . من از طریق تو با حزب آشنا شدم آن موقع من با سلطنت طلبها و خانم مهین ارجمند کار میکردم.
اگر قرار بود که من بعد از ۹ سال کار کردن با این حزب به این ایده ها و افکاری که تو الان داری برسم و یا مثل مجید محمدی شیفته عظمت روح مصدق بشم که با همان خانم ارجمندها کار میکردم و چه نیازی بود که به این حزب بپیوندم .
من به طور تصادفی ویا با خواندن یک کتاب و یا یک شبه که به این حزب نپیوستم که حالا هم با یکی دو تا اعلامیه و یا نامه شماها ترکش کنم . برفرض محال هم اگر روزی از این حزب بیرون بیام به صف شکست ناپذیران می پیوندم و نه صف شکست خوردگان .

از طرفی من نه در کارخانه کار میکنم (یعنی کارگر نیستم) و نه اصلاً جزوی از اجتماع هستم که مجید مرا به حساب بیاورد. بنابراین خواهش میکنم نامه ها و اطلاعیه هایتان را ببرید به میان اجتماعات خودتان و

کردن این که "جنبش ما" ضعیف است و این دیگر چیزی برای من نفرستید. من کارهای مهمتری از خواندن نوشته های تو و رفقای مستعفی ات دارم .

با تشکر

لادن داور ۱۹۹۹/۴/۲۸

رونوشت به ندا

از: سعید کرامت

به: حسن وارث

موضوع: طرح یک نکته

تاریخ ۲۸ آپریل ۱۹۹۹

آقای وارث

بر خوردهای غیر سیاسی و اتهامات بی پایه ات به حزب کمونیست کارگری در نوشته های اخیرت مرا بر آن داشت که این نامه را برایت بنویسم.

علاوه بر رابطه سیاسی، من و شما یک رابطه اجتماعی صمیمانه با هم داشتیم. در طی این رابطه، بخصوص بعد از شرکت در کنگره دوم حزب و پلنوم اخیر مرتب با شور و شغف از مباحث مطرح شده در حزب و بر خورد و منش سیاسی و اجتماعی رفقای حزبی و بخصوص منصور حکمت یاد میکردید. اما یک چرخش ناگهانی در موضع گیریهایت در هفته های اخیر مرا متحیر ساخت. در فاصله بسیار کوتاه، بدون طی کردن پروسه بحث معینی، از این رو به آنرو شدید و در نوشته هایت تصویری را که قبلا از حزب داده بودید، ۱۸۰ درجه چرخانیدید. حزبی که آنهمه مدح و ثنایش میگفتید و با علاقه میکوشیدی به یکی از چهره هایش تبدیل شوید، بایک چرخش قلم در فاصله ای کوتاه، مناسبات درونی اش بر به «پارتی بازی» متهم، رهبریش را به «پیغمبر» تشبیه و سیاستش را به «تمسخرکارگر» در کنگره اش معنی کردید.

انسان میتواند مخالف بعضی سیاست ها، و یا بندهای از برنامه حزب باشد و در مورد آنها بحث و جدل متین و مستدل داشته باشد و طی پروسه ای چند ماهه به نتایج دیگری

برسد. اما خوش انصاف، در یک فاصله زمانی بسیار کوتاه، چگونه وجدان خود را راضی کردید که یک شبه این همه صفات ناپسند و جعلیات را به حزب نسبت دادید؟ عباراتی را که در آن نوشته ها بکار برده اید در کنار عبارات کیوان سلطانی* قرار بده و دقت کن ببین چه تفاوتی در آنها میبینید؟ اگر کسی از تو بپرسد «اگر این حزب دارای این صفات است تو چگونه عضو آن بودید؟» چه جوابی خواهید داد؟

راستش من موضع گیریهای اخیرت را فقط میتوانم بحساب عدم ثبات سیاسی ات بگذارم. کسی در بحث سیاسی به جعل وقایع و اتهام بی اساس متوسل شود و فضیلت های را که خود همیشه از آنها یاد میکرد، در فاصله زمانی کوتاهی مخفی به تراشیدن ردیلت در عوض آنها بنماید، نمیتواند حتی در روابط خصوص هم مورد اعتماد من باشد. بنابر این درخواست میکنم از این تاریخ بعد حتی هیچ ای میلی را به آدرس من نفرستد. اگر هم بحث داشتید رو به جامعه مطرح کن اگر لازم دیدم به آنها خواهم پرداخت.

سعید کرامت.

*کیوان سلطانی شخصی مقیم تورنتو که بخش اعظم فعالیت سیاسی اش تهیه جعلیات بر علیه حزب کمونیست کارگری بوده است.

آقای حسن وارث

لطفا برای من ای میل نفرستید چون من عضو حزب کمونیست کارگری هستم و هیچ علاقه ای به مطالب شما ودوستانتان ندارم به شما پیشنهاد میکنم که به جای تبلیغ در میان اعضای این «حزب بورژوازی و سرنگونی طلب»، بروید در میان طرفداران خاتمی و «کارگرانی که از تاریخ دوم خرداد به بعد دیگر سرنگونی رژیم را نمی خواهند» تبلیغ کنید. برخورد شما نسبت به اعضاء حزب برای من شبیه به برخورد پاسداران بازجو در زمانی که در زندان بودم می باشد آنها هم مانند شما فکر میکردند اعضاء وهوادارن گروههای سیاسی مشتتی آدمهای فریب خورده هستند (چون اصولا برای اعتقادات انسانها ارزشی قائل نبودند) که دنبال رهبری شیطان مآبانه حزب و یا سازمانشان راه افتاده اند. این برخوردهای شما که خودتان را»

سوسالیست کارگری» میدانید بسیار جای تاسف دارد.

برایتان متاسفم

زنده باد حزب کمونیست کارگری

مینا بهروزی

۹۹/۴/۲۷

لطفا بدون درخواست من چیزی برایم ارسال نکنید!

رفیق عزیز حسن وارث!

همچون بعضی از رفقا، لطف نامحدود شما نیز شامل من هم شده است. بدون درخواست من، پی درپی برایم اطلاعیه می فرستید، نامه رفقای مستعفی را ارسال می کنید و غیره و غیره. در این رابطه توجهاتان را به چند نکته جلب می کنم:

۱- مرجع اطلاع و ثبت عضویت و استعفای اعضای هر حوزه حزب ما، کمیته های کشوری بوده و هنوز هم هست. شما فکر نمی کنید که با ارسال این نامه ها به این و آن خودتان را سبک می کنید؟ در این حزب رسماً از رفقا خواسته شد بنشینند و فکر کنند و اگر تردیدی دارند نمانند. شما محق هستید که هر گونه که می خواهید فعالیت کنید اما از من دوستانه بپذیرید که این کارتان اصولی نیست و سبک است. بگذار احترامتان نزد ما و از جمله من محفوظ بماند.

۲- شما آدرس های ای میل رفقای حزبی و از جمله مرا در متن یک فعالیت حزبی مشترک بدست آوردید به شما توصیه می کنم که اگر بنادارید که برای این آدرس ها چیزی بفرستید قبلاً از آنها بپرسید.

۳- و، لطفاً برای من میلی ارسال نکنید.

کپی به اعضا حزب کمونیست کارگری کپی به ندا

با احترام

خلیل کیوان

۳۰ آوریل

**لطفا به "دمکراسی تان" که ظاهراً
خودتان هم به آن پایبند
نیستید احترام بگذارید!**

به بهمن شفیق، مجید محمدی، حسن وارث و
دیگر مستعفیون که با وجود عدم حضورشان
در صفوف حزب، کماکان تلاش در استفاده از
ابزارها و امکانات حزب و اعضای را آن
دارند
<آ>

به حزب، اعضای آن و تلاشهای آنها برای
ساختن دنیایی بهتر و انسانی دشنام داده و
پشت کردید. گفتید که اختلاف داریم و در
تعریف آن خود را در ردیف نازلترین مخالفین
حزب قرار دادید.
نوشتید، خواندیم و جواب دادیم. دشنام دادید
و هوار زنده باد جامعه مدنی و دمکراسی
تان را سر دادید. از حزب بیرون رفته و بعضاً
اخراج شدید. متوجه "تحلیل" غلطتان از حزب
و ساختار سیاسی و انسانی آن شدید.

برایتان قبولش جدا مشکل است که حزبمان
محکمتر از گذشته، با بی اعتنائی به دشنام
ها و بی حرمتی هایتان با عزمی راسختر از
گذشته به کارهایش بپردازد. لطفا این را به
رسمیت بشناسید، جسارت داشته باشید،
نظرات سیاسی تان را علناً چاپ و "مدون"
کنید و راه سیاسی خودتان را بروید. نوشته
های "مدون" و علنی تان را اگر علاقه و
وقتی بود، شاید بخوانیم.
برای یک لحظه هم که شده به "جامعه مدنی
و دمکراسی تان" پایبند بوده و حزب و
اعضای آن را از طریق فرستادن "داخلی"
نوشته هایتان مورد مزاحمت قرار ندهید.

با تشکر

بهر روز مدرسی

۲۸ آوریل ۱۹۹۹